



# پژوهش نامه تاریخ

سال ۵ - شماره ۲۰ - پاییز ۱۳۸۹  
شماره: ۸۲۲۱ - ۱۷۳۵

۲۰

دانشگاه آزاد اسلامی  
واحد بجنورد

- دکتر عباس پناهی: طریقت زاهدیه گیلان و تأثیر آن بر جریان تصوف
- دکتر محسن خلیلی: بازنمایی مؤلفه اسلامی هویت در گزارش نامه های تاریخی روزگار قاجار
- دکتر لقمان دهقان نیری: توسعه طلسم امپراتوری روسیه در منطقه خلیج فارس و ...
- دکتر امیر تیمور رفیعی: امیر علیشیر نوایی و نقش سیاسی و فرهنگی او در عصر تیموری
- دکتر امید سپهری راد: چگونگی و دلایل گرایش سلطان احمد تکودار و سلطان محمود غازان به اسلام
- دکتر یرسا قربان نژاد: بررسی علل عمده ی حضور و توسعه ی نهضت اسماعیلی در خراسان و ...
- دکتر رجبعلی وثوقی مطلق: مزایده القاب و مناصب در عهد قاجاریه
- دکتر جواد هروی: خلیج فارس (در متون تاریخی و جغرافیایی قرن چهارم هجری ادهم میلادی)

## فهرست مندرجات

- ۱.....  
طریقت زاهدیه گیلان و تأثیر آن بر جریان تصوف صفویه.....  
دکتر عباس پناهی
- ۲۳.....  
بازنمایی مؤلفه اسلامی هویت در گزارش‌نامه‌های تاریخی روزگار قاجار.....  
دکتر محسن خلیلی
- ۶۹.....  
توسعه‌طلبی امپراتوری روسیه در منطقه خلیج فارس و مواضع امپراتوری.....  
دکتر لقمان دهقان‌نیری
- ۹۱.....  
امیرعلیشیر نوایی و نقش سیاسی و فرهنگی او در عصر تیموری.....  
دکتر امیر تیمور رفیعی
- ۱۱۵.....  
چگونگی و دلایل گرایش سلطان احمد تکودار و سلطان محمود غازان به.....  
دکتر امید سپهری
- ۱۳۳.....  
بررسی علل عمده‌ی حضور و توسعه‌ی نهضت اسماعیلی در خراسان و.....  
دکتر پرپسا قربان‌نژاد
- ۱۵۹.....  
مزایده‌ی القاب و مناصب در عهد قاجاریه.....  
دکتر رجبعلی ونوقی مطلق
- ۱۸۳.....  
خلیج فارس (در متون تاریخی و جغرافیایی قرن چهارم هجری/دهم میلادی).....  
دکتر جواد هروی

## بازنمایی مؤلفه اسلامی هویت در گزارش نامه‌های تاریخی روزگار قاجار

### چکیده:

هم سرنوشت بودن داستان و تاریخ، مصادیق غامضی نیست. زیرا اتذکی دقت در مفهوم واژه تاریخ می‌تواند چاره ساز باشد. بی‌گمان این نکته پذیرفتنی است که جهان تشکیل شده از رویدادهای بسیار است. اما میان رویدادهای محسوب و معطوف و رویدادهای به شمار نیامده و مورد توجه قرار نگرفته، تفاوت بسیار است. تاریخ به معنای پژوهش درباره رویداد و یا رویدادهایی است که در یک دوره زمانی خاص از سوی فرد یا افراد پژوهشگر به شمار آمده، به چشم دیده شده و در ذهن، مورد عطف توجه قرار گرفته‌اند و به کلی ساختن سازه‌ای از روایت درباره همان رویدادها آمده‌اند. به ناچار، واقعیت فرزون بر تاریخ است و با فاصله‌ای بسیار از حیث عدد و رقم، پیشتر است. این امر به زایش هویت میانجامد. هویت در این معنا یکی از محک‌هایی است که می‌توان با تکیه بر آن، رخداد تاریخی شده را مورد بررسی قرار داد. هویت به معنای امری الیاسی و تراکمی واجد دو ویژگی همزمان زشد یابنده است؛ از یک سو، به شناسایی بودن‌ها میانجامد، به این معنا که ناظر بر آن واقعی می‌شود که پیشاپیش وجود دارد و موجودیت خود را اعلام کرده است؛ از دیگر سو، به بازشناسایی شدن‌ها می‌پردازد که ناظر بر پدیده‌ای است تاریخی شده که در فضاهای مکانی و زمانی جدید نیازمند تعبیر و تعریف جدیدی می‌گردد. هنگامی که از هویت به مثابه فرآیند سخن می‌گوییم در حقیقت از استمرار پدیده‌های تاریخی شده‌ای سخن به میان آورده‌ایم که یک فرد، گروه، قوم یا ملت در مقام پاسخ به پرسش‌هایی که از او درباره گذشته‌اش پرسیده‌اند برمی‌آید. پرسش‌هایی مانند چه کسی بوده است؟ کجا بوده است؟ چه بوده است؟ اکنون چه هست؟ نشانگر شناسایی تشخیص‌های واقعاً موجود و بازشناسایی تمایزهای تاریخیاً موجود، می‌شود و بر اتبوهی از مفهوم‌ها و کردارهایی استوار می‌گردد که خود را در برابر دگر شکل می‌دهند. نگارنده با واکاوی هست اثر تاریخ نویسان عصر قاجار در حدود بررسی عنصر اسلامی هویت در گزارش‌های تاریخی روزگار قاجاران برآمده است.

**کلیدواژه‌ها:** هویت، تاریخ نگاری، عنصر اسلامی هویت، قاجاریه، کیسیتی و چیستی ایران.

واژه تاریخ به طرز همزمان دو معنا دارد. از یک سو، کلمه تاریخ در ریشه یونانی آن، به معنای پژوهش است. از طرفی می‌توان تاریخ را به معنای واقعی وقایعی که رخ داده است، تصور کرد؛ و از طرف دیگر، به معنای روایت‌هایی که از این رخدادها به جای مانده است، تلقی نمود؛ یعنی به صورت همزمان به معنای وقایع گذشته و داستان رخدادهای گذشته است. اگر داستان به معنای نقل وقایع به ترتیب نوالی زمانی باشد، تاریخ همزاد و همذات آن است؛ زیرا تسخیر عمل به وسیله تخیل رخ می‌دهد و اگر عمل، صورتی واقعی در میان رخدادهای جهان داشته باشد، داستان، روایتی از آن رخداد است. اما هم سرنوشت بودن داستان و تاریخ، معمای غامضی نیست. بی‌گمان این نکته پذیرفتنی است که جهان تشکیل شده از رویدادهای بسیار است، اما میان رویدادهای محسوب و معطوف و رویدادهای به شمار نیامده، تفاوت بسیار است. تاریخ به معنای پژوهش درباره رویداد و یا رویدادهایی است که در یک دوره زمانی خاص از سوی فرد یا افراد پژوهشگر، به شمار آمده، به چشم دیده شده و به ذهن، مورد عطف توجه قرار گرفته‌اند و به کار ساختن سازه‌ای از روایت درباره همان رویدادها آمده‌اند. به ناچار، واقعیت فزون بر تاریخ است و با فاصله‌ای بسیار از حیث عدد و رقم، پیشتر است. به همین دلیل، واژه داستان از کلمه تاریخ مشتق شده است؛ زیرا آنچه که به عنوان پژوهش در باب واقعیت محسوب و معطوف، آغاز می‌شود باید به عنوان داستان، پایان بگیرد تا عبرت حاصل آید که بن‌مایه استدلال در باب پاسخ به پرسش چرا باید تاریخ بخوانیم و چرا تاریخ می‌خوانیم؟ محسوب شده است.

واقعیت وقایع یا جهان رویدادها برای ماندگاری خود می‌بایست در سازه یا برساخته‌ای ذهنی گردهم آیند تا از خواش‌های مکرر آن، عبرتی فراهم آید و خمیرمایه‌ای برای پندآموزی شکل گیرد. اینکه در هنگامه آفرینش یک تاریخ، نامی با گزارش تاریخی، ذهنیت نویسنده معطوف به کدام نگرش‌ها و ارزش‌داوری‌هاست، قضیه‌ای منفک از ماهیت همانند داستان و تاریخ است و نیز سرشتی جدای از واقعیت‌های تک افتاده بی‌شمار و واقعیت‌های آندک ولی محسوب و معطوف، دارد. بدون در دست داشتن معیارهای بیرونی (به معنای بیرون از رویدادها و نه به معنای بیرون از ذهن نویسنده) ما قادر به درک برتری، کهنتری، مهتری، فراتری و فروتری هیچ رویدادی در نسبت با رخدادهای دیگر نمی‌شویم. نکته آن است که ما در مقام تحلیل گران گزارش‌های نویسان رخدادهای تاریخی شده، تنها با تکیه بر سنججه‌هایی که

دانش و معارف بشری در اختیارمان قرار می‌دهند می‌توانیم رویدادی را بر صدر و رخدادی دیگر را در ذیل بنشانیم.

هویت به معنای امری اثباتی و تراکمی واجد دو ویژگی همزمان رشد یافته است: از یک سو، به شناسایی بودن‌ها میانجامد به این معنا که ناظر بر آن واقعیتی می‌شود که پیشاپیش وجود دارد و موجودیت خود را اعلام کرده است؛ از دیگر سو، به بازشناسایی شدن‌ها می‌پردازد که ناظر بر پدیده‌ای است تاریخی شده که در فضاهای مکانی و زمانی جدید نیازمند تعبیر و تعریف جدیدی می‌گردد. راوی تاریخ نیز هویت ساز است زیرا از همان آغاز به تفکیک و رده بندی می‌اندیشد. عبارت‌هایی را که گویا شاه اسماعیل صفوی پس از فتح تبریز در سال ۸۸۰ ه. ش. بر زبان جاری ساخته، بدون شک بر ساخته خامه یک راوی هشیار بوده که از همان آغاز، تمایز و تشخیص را آشکارا از همدیگر منفک ساخته و خواننده را وادار کرده است که گفتار کرسی نشینانه‌اش را بر صدر بنشانند؛ من امروز به زمین فرود آمدم، منم سرور و شاهنشاه. بدان به حقیقت که منم فرزند حیدر. منم فریدون، منم خسرو، منم جمشید و منم ضحاک. منم رستم پسر زال. منم اسکندر. سران‌الحق خفته است در این سینه من. چون منم حقیقت مطلق و حقیقت آن باشد که من به سرانجام رسانم. در این گفتار سخت فخیم و محتشم، به جنبه ملکوتی حکومت، ماهیت شیعه گرایانه زمامداری، پیوستاری دودمان‌های پادشاهی در ایران، ساختار اسطوره‌ای قدرت سیاسی، عرفان گرایشی شهودگرایانه و مطلقیت دانایی در امر کشورداری اشارت رفته و از پادشاه افسانه‌ای، مصلح و ناجی، خسروی دادگر، نیرومندترین انسان و فریاد هویت ایرانی در برابر خلافت عربی به مثابه پاره‌های بر سازنده هویت سخن گفته شده است. این همه، برحسرت، بازنمایی و بازآفرینی استوار شده است: بازنمایی قدمت، بازسازی قدرتمندانه موارث، بازنمایی گذشته، بازسازی قدرت اقتدارآفرین گذشته، حسرت افتخار گذشته، حسرت اقتدار گذشته، حسرت چیرگی گذشته، بازسازی شاهنشهی به معنای فراگیر، بازآفرینی تعمیرایی پیشین، بازسازی قدمت پیشین و بازآفرینی جبروت و جلال پیشین ایران زمین.

یک نوشتار تاریخی بنابر تعریف باترفیلد، عبارت است از بررسی تحول دریافت آدمی درباره گذشته و روابط چندگانه‌ی فی‌مابین نسل‌های زنده و پیشینیانشان. ولی هر کس به گذشته خود و به آنچه که تاریخ گفته‌اند به شیوه‌ای می‌نگرد. اگر نوشتن گزارش‌های تاریخی

همان داستان گویی درباره همانندی میان خودی‌ها و ناهمانندی با دیگران باشد، تاریخ چیزی جز هویت نیست. به دیگر سخن، هنگامی که کسی از گذشته خود سخن می‌گوید چه متملقانه بنویسد چه واقع‌گویانه، چه تلخ بنویسد چه شیرین، چه ژرفنای قضیه‌های واقع شده را بی‌جویی کند و چه به سطح رویدادها، بسنده نماید، حکایت از هویت می‌کند و هویت را روایت می‌نماید چه آنکه از کیستی و چیستی سخن رانده از تمایزها و تشخیص‌ها، نقل‌ها گفته، و مگر نه این است که نقل و انتقال مفاهیم و کردارهای حاوی مرزبندی‌ها، خود به خود عبارت از روایت هویت‌ها در توالی زمانی و با روایت تاریخی هویت‌سازی‌هاست.

برای شناخت حال روزگار خویش، می‌بایست به نحوی شایسته، متون مهم و سرشار از نکته سنجی‌ها را که در دوران قدیم به کتابت درآمده‌اند، از نو حیات بخشید. این باز زنده سازی‌ها به مثابه وادارسازی متون کلاسیک به خویش سخن‌گویی، از راهرو کاربست مفهوم‌هایی نویداست. این کار به دلیلی صورت می‌گیرد: اگر بتوانیم متون مهم گذشته را از نو به سخن بیآوریم یعنی تاز و پودشان را بشکافیم، ساختشان را بشناسیم، زیانشان را حل‌اجبی کنیم، مبانی و مبادی فلسفیشان را بفهمیم، اگر بکوشیم چون باستان‌شناسی محتاط و مجرب، ذهنیت و جهان‌بینی مستقر در هریک از این متون را بازسازی کنیم، رابطه این ذهنیت را با ساخت قدرت زمانش دریابیم، شاید از این راه بتوانیم بالعمال ذهن و زبانی نقاد و خودبیناد بیابیم که هم از فید سنت فارغ است هم از تقید و تعبد از غرب، هم رنگ و بافتی بومی دارد هم پشوانه‌ای جهانی.<sup>۲</sup>

### یک مقدمه روش شناختی

نگارنده بر این باور است که جستجویی در متون دوران قاجاری که روایت تاریخی آن روزگاران را بر عهده گرفته بودند، نشان از آن دارد که اگر به صورت تمثیل و مثال، آنان را مورد پرسش قرار دهیم و چیستی و کیستیشان را در معرض سؤال بگذاریم، نمی‌توانند پاسخی مکفی فراهم آورند. این نکته نشان از آن دارد که آنان ضمن قرار گرفتن در محاصره اوضاع زمانه، نمی‌توانسته‌اند تکلیف خود را با سویه‌های سه‌گانه تمدنی روشن سازند. این وضع را دشواره یا مشکله نامیده‌اند، یعنی وضعی که در آن مورخ نمی‌تواند به این درک برسد که به چه دلیل دست به قلم برده و سرگرم حل و فصل کدام مشکل است. به ویژه آنکه شکست‌های دهشت‌بار ایرانیان، در دو جنگ با روس‌ها، ایرانیان مغرور به داشته‌ها و یافته‌های پیشینی

تمدنی با آن شکوه سطوت‌آمیز را در وضعی تحقیرآمیز انداخت و مورخ برآمده از این وضع، نتوانست میان عناصر بر سازنده هویت خود و دیگری تعادل برقرار کند. در حقیقت روایت‌های فاتحانه به گزارش‌های مغلوبانه مبدل شد و در این تغییر و تبدیل، مورخ قاجاری نتوانست میان عناصر تمدنی هویت‌ساز نسبت و پیوند برقرار کند.

در پاسخ به این پرسش که چرا چنین وضعی حاکم بوده و همچنان در تداوم است، نگارنده بر این باور است که می‌بایست از یک جنبه و با کاربست یک واژه، به یافتن ریشه‌های این وضع ناسامان دست بازید. تاریخ‌نویسی صرف نمی‌تواند گذشته تاریخی یک کشور را به وضعیتی تبدیل کند که قابل اندرزگیری باشد، زیرا جنبه کروئولوژیک می‌یابد و به شناخت وضع کنونی ما کمک نمی‌کند. بنابراین اگر شناخت امروز روزگاران را بخواهیم بر دیروز تاریخمان استوار نماییم می‌بایست فهمی منظم و مطبق بیابیم. منظم، به آن معنا که می‌بایست از رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی بهره گرفت و از نگاه صرف تاریخی به رخدادهای تاریخی، متصرف شد. مطبق، به آن معنا که رخدادهای تاریخی را باید پلگانی و بهم بسته مورد مطالعه و پژوهش قرار داد. مفروض نگارنده آن است که هویت بر ساخته ماست و گرنه، خود، عینیتی ندارد و نمی‌تواند متجسد شود. به تعبیر دیگر، مفهوم هویت، خود، بی‌هویت است. هشدار نگارنده نیز آن است که ما یا میزان و معیار خود ازبخش بر سازنده هویت که بر ساخته و مصنوع است، متون گزارش‌نامه‌های تاریخی روزگار قاجار را به سخن گویی واداشته‌ایم. فرضیه نگارنده نیز آن است که در روایت‌های تاریخ گویانه عصر قاجار تا جایی که مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته‌اند، به نظر می‌رسد هویت در یک وضع پرسش‌انگیز و در حالت دشواره قرار گرفته زیرا به درستی نتوانسته بوده است آمیختگی بهنگامی میان درون مایه‌های سه‌گونه و سه‌گانه هویتی بیافریند، به ویژه، در وضعی که مظاهر دوران تجلد، ما ایرانیان را در موقعیت یک مغلوب قرار داده بود.

در این پژوهش، مورخان قاجاری را تاریخنگاران جریان‌ی و یا پرت و پلاگو نامیده‌ایم؛<sup>۳</sup> بلکه می‌خواهیم از میان آشفته‌گی‌ها، نظم استخراج کنیم و روند رویدادهای تاریخ معاصر ایران را به صورت روال‌های منظم و بی‌پای، مورد بررسی و امعان نظر قرار دهیم. شیوه برخورد نگارنده با یک متن گزارش‌گرانه تاریخی عصر قاجار، با یادآوری این نکته که پاره اسلامی هویت را به منزله محور کتابت مقاله برگزیده‌ایم، در واقع استفاده‌ایم، استخراجی و استحصالی

است. به این معنا که اصلاً بر این ادعا اصرار نمی‌ورزیم که مورخان قاجاری در جستجوی پاسخ به دو پرسش چینی و کیستی بوده‌اند، بلکه از درون مکتوبات آنان، ما پاسخ‌های هویت‌شناسانه خود را بازنمایی می‌کنیم. زیرا اگر بخواهیم در ایران تاریخ درستی باشد باید در گذشته چند هزار ساله این توده و کشور، روزگار به روزگار، جستجوها رود و بررسی‌ها شود و نتیجه آن‌ها به دست آید.<sup>۱</sup>

نگارنده، هویت را به سراغ تبدیل کرده و از رهرو آن خواسته است، گزارش‌های تاریخی و سپس ساختار اجتماعی دوران قاجاریه را بهتر بشناسد. به این دلیل در این مکتوب، از حیث جغرافیایی، هویت را به یک پاره جهان اسلام و از حیث تمدنی، به پیکره تمدنی اسلام و از حیث معانی و مفاهیم به برسازنده‌های متنوع، منقسم نموده‌ایم. آموزه‌های دینی؛ لزوم حفظ کيان جامعه‌ی اسلامی در برابر خطر کفار، ضرورت سازگاری زندگی اجتماعی و حقوق فردی و عمومی با احکام شرع، جایگاه مجتهدان و عالمان مذهبی در زندگی اجتماعی، بنابراین، پاره اسلامی بر سازنده هویت را روحانیت، علماء، فقها، اسلام، دین، خدا، رسوم مذهبی، توکل، ایمان، قیامت، آخرت، نماز، ایثار، جهاد، عزاداری، ادعیه، مراجع تقلید، مذهب، پیغمبر، امام دانسته و به تقدیرگرایی، جشن و سرور مذهبی، تعزیه دینی، زیارت و تزیین مشاهد شریفه، مقام ظل الهی و شأن مذهبی پادشاه اشاره شده است. نگارنده از میان گزارش‌های تاریخی عصر قاجار، هشت عنوان را مورد بررسی و مذاقه قرار داده است: تاریخ محمدی محمدفتح ا... بن محمدتقی ساروی (تألیف در سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۲۱۱ ه. ق.)، مآثر سلطانیه عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی (تألیف به سال ۱۲۴۱ ه. ق.)، تاریخ ذوالقرنین<sup>۲</sup> فضل‌الدین عبدالنسی خاوری شیرازی (تألیف و تحریر بین سال‌های ۱۲۴۹ تا ۱۲۶۲ ه. ق.)، اکسیر التواریخ علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه (تألیف بین سال‌های ۱۲۵۳ تا ۱۲۵۹ ه. ق.)، ناسخ التواریخ<sup>۳</sup> محمدتقی خان سپهرلسان الملک (تألیف بین سال‌های ۱۲۵۸ تا ۱۲۷۴ ه. ق.)، فهرس التواریخ رضا قلی خان هدایت (تألیف به سال ۱۲۶۸ ه. ق.)، حقایق الاختیار<sup>۴</sup> سیدمحمدجعفرخان حسینی خورموجی (تألیف به سال ۱۲۸۴ ه. ق.)، افضل التواریخ<sup>۵</sup> میرزا غلامحسین خان افضل الملک (تألیف به سال ۱۳۱۴ ه. ق.).

مورخ قاجاری هویت‌پرداز و هویت‌ساز نیست بلکه به صورت مستتر و مضمحل و با سنگ محک ویژه، خویش / سختگو می‌شود. متن صامت او یا سنجه‌ای مصنوع، گویا می‌گردد.

یک مورخ، گذشته را بازسازی می‌کند ولی در این میان آیا آنچه را که واقعاً روی داده است، بازبرایی می‌نماید یا پدیده‌های دیگر را، ابهام همچنان باقی است. بنابراین گذشته بازسازی شده مورخ، حقیقی‌تر از واقعیت است زیرا پیرایش‌ها و نمایش‌های یک پیرنگ واقعاً اتفاق افتاده است که از اصل رخداد فزون‌تر می‌شود.

(دو) تاریخ محمدی: آینه‌دار «خودی»

از زندگی و حیات و معات محمدفتح ا... ساروی آگاهی‌های بسیار کمی در دست است تا جایی که سال تولد و فوت او در جایی ثبت نشده است. از اهالی ساری مازندران و از شاگردان میرزا مهدی خان استرآبادی مورخ شهیر نادری است. او را صاحب فضل، با علم، شاگرد شایسته و تابع، تحریر روزگار و از افاضل دانسته‌اند. منصب منادمت و ملاباشی‌گری محمدشاه قاجار را بر عهده داشته و به امر پادشاه غزوات و محاربات و وقوعات آن عهد را کتابت کرده است. دستی در کار شعر نیز داشته ولی تلمذ نزد استادی سخت مغلق نویسنده نظیر استرآبادی دست کم این تأثیر را در نوع سخت نویسی و پیچیده گویی وی گذاشته است که در تاریخ محمدی، به ظرافت و لطافت، واژه‌ها را در کنار هم بچیند و متنی دشوار فراهم آورد. از سوی آقا محمدخان مأموریت می‌یافته است که جهت متقاعد کردن اعیان و اشراف سوادکوه به آن مکان برود و این نکته نشان‌دهنده اعتماد دستگاه قاجاری به مودی به کهنسالی اوست. وی زمانه سه پادشاه نخستین قاجاری را درک کرده و روایت تاریخی عهد آقا محمدخان، فتحعلی شاه و محمدشاه را بنا به فرمان ملوکانه بر عهده داشته است. سال ۱۲۰۰ هجری قمری، سال افتتاح کتابت کتاب و سال ۱۲۱۱ ه. ق. سال اختتام نگارش بوده است.

کتاب تاریخ محمدی گزارش گران‌بهایی درباره تاریخ اوایل قاجار و به ویژه در خصوص اصل و منشاء ایل قاجار است که در متون هم‌تراز کمتر دیده می‌شود؛ اما ارزش ادبی آن از حیث کنایات، استعارات، تشبیهات و اشارات ادبی مشحون از نکته‌هاست که از حیث فراگیری دانش لغت و سبک نگارش اثری بس ارزنده است. خود را داعی دربار خاقانی و از چاکران قائمی می‌نامد که به امر فتحعلی شاه، خود را از جمیع مهام ممنوع و به تحریر حقایق و ضوادر امور خدیو محتشمی چون فتحعلی شاه که قبله عالم و کعبه آمال ترک و عرب و عجم است، مشغول داشته است.<sup>۱</sup> نثر وی سبکی اغراق آمیز دارد و گاه زیبایی بر محتوا غلبه می‌یابد و طنزی لطیف را دربر می‌گیرد. همولایتی دوستی را به اغراق در سارویان معمول می‌دارد و نثر را آن

چنان می‌نویسد که در زیبایی آن شکی نیست ولی محتوا فدا می‌شود. غیرت ساروی را این گونه وصف می‌کند: مازندان که از اقتضای آب و هوای حیا آمیزش شانه به بوی بیگانگی به زلف عروسان پستانش هرگز آشنا نشده و بنفشه‌اش از شرم هرگز سر بالا نکرده، خنده غنچه‌اش را باغبان ندیده و دست بلبل با آن همه علاقه و شفتگی به دامن پاک گلش نرسیده، هیچ فلتانی از باغش گل نچیده و هیچ قوی دست باغبانی چون شاهدبازان از پای شاهد دل‌آری سنوبر و چنارش چون صنوبر و چنار سایر دیار آزار بیرون نکشیده.<sup>۱۱</sup>

چون تاریخ قاجار می‌نویسد حتی با آقا محمدخان گروگان و اسیر در دربار زندیه، برخوردی سخت شاهانه و غلوآمیز می‌کند: گوهر ذات آن در درج پادشاهی و کوكب برج ظلّ اللّهی را از دستبرد پيله‌وران نواب زمانه دون و دست‌انداز حوادث گره‌دون محارست نمود.<sup>۱۲</sup> مورخ قاجاری، دودمان قاجاران را حقّ جلوه می‌دهد و مشروع و مقبول، و برای ازدیاد مبانی پذیرفتاری سلطنت قاجاریه، کردار آنان را به اعراق بر قلم می‌دواند: در این سال خیریت اشتغال خاطر فیض مظاهر به تجدید و تذهیب گنبد مذهب جناب اقدس<sup>۱۳</sup> گرایید؛ وانگهی، تذهیب و تزئین، یک سوی کار است و سوی دیگر، برآوردن خارفاسد از پای ولایت و برکندن سیزه‌های بیگانه از پستان مملکت است. یارزه‌ی دینی / اسلامی هویت نزد کاتب تاریخ محمدی بیشتر جنبه توجیه کردارهای پادشاه و نیز حیثیتی زیبایی‌شناسانه دارد. گاهی آیه قرآنی «الذین ینقضون عهدها... من بعد میثاقه» را برای نشان دادن پیمان‌شکنی کسی علیه پادشاهی به کار می‌برد که جام عهد را از می‌میثاق وفاق در انجمن مخالفت و تفاق سرنگون<sup>۱۴</sup> ساخته و گزرنه به آیه قرآنی از این باب استناد زرفته است که مبنای تحکیم پادشاهی باشد. گاه سبکی زیبایی‌شناسانه در نگارش و کتابت می‌یابد آنجا که تحف و ظروف و اقمشه در مقدم مبارک شاهی گسترانده از باب فی جنه عالیّه... ما تشبهه الانفس و نلذالاعین<sup>۱۵</sup> محسوب می‌گردد. در حقیقت رجوع اصل است به فرع و نه فرع به اصل زیرا اصل همان است که در چشم پادشاه زیبا گردد و مستحسن تلقی شود.

هنگامی که از حیات و ممات سخن می‌گوید به نحوی اعجاب‌آور نقد بر گراست و خامه را به زیبایی در وصف خداوندگار و نبی و وصی می‌چرخاند: محمدت محمودی را روا و ثنا معبودی را سزا و ستایش بی‌آلایش و نیایش با نمایش شاهنشاهی را شایسته و بجاست که در ذرات کامل الصفات اقدس... معایب تکمه و تحرک و انقلاب و شوایب تشابه و تشارک و

اشتهاب را دخل و راه نیست... عالی جنابی که در جنب دلایل قرب حضرتش به جناب ربّ الارباب دلیل «اودانی» دلیل ادنی است و معجزه شقّ قمر به دستیابی سبانه بیضاء نمایش چون سایر معجزات باهره... و تحف تحیت زبینه درگاه شاه تجیب سعید بخت تخت نجف و حبیب و ولی آشکار و نهفت.<sup>۱۶</sup> این البته رسمی معهود در روایت‌های تاریخی قاجاری است که به نام ربّ و نبی و وصی آغاز کنند به ویژه وجهه تمایز آفرین مذهبی را بر غلوه‌های شیعه-گروایانه استوار می‌گردانند که آنان را از سایر روایتگران رویدادهای تاریخی متمایز جلوه می‌دهد. بنابراین تأکید و استمرار بر وجوه شیعی در حقیقت نوعی تمایز هویت‌آفرین از سایر چشمه‌های روایت‌گرانه تاریخی است.

همین گونه است هنگامی که صفات و کردار سلاطین را برشماری می‌کند به خوبی روشن می‌سازد که پادشاه هر کس باشد برگزیده حضرت مالک الملک منعال و شهنشاه لامکان بارگاه ذوالجلال است که در هر عهدی از عهود و قرنی از قرون، شخصی از سوی خداوند برگزیده می‌شود. بیان این نکته نشان دهنده همان عنصر قدیم متخف و منتجب بودن پادشاه از سوی باری تعالی است. ولی همان پادشاه، در هنگامه اسارت گرفتن هزار زن و فرزند و سی صد مرد و هشتصد کس از نسوان و کودکان و یا کله منار شدن سرهای رجال مقتوله ترکمانیه از سوی مورخ آیات قرآنی ذلک جریناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور... کلهم عبره للناظرین<sup>۱۷</sup> را حامی خود می‌بیند. بنابراین، ریشه و اصل، عبارت از تداوم سنن پادشاهی و مقهورسازی معارضین و متمردان است و آیه‌های قرآنی عبارت از نوعی محکم کاری و توجیه معنوی برای اقدام‌های انجام شده است هر چند سبانه باشد. گاه خامه‌اش بی‌پروا می‌شود و در وصف کسی، نگرشی فرامذهبی می‌یابد که نشان دهنده تمسک باطنی وی به شرعیات نیست؛ در جایی که مقتول افغانی مرتضی علی نام پسر ملّا، هوش را از سر او برده و تشبیه‌هایی غریب می‌کند: شیعیان از محبت مرتضی علی سنی شدند و درمندان اتنی عشری از گرفتاری حنبلی چشم، حقی ابرو، مالکی مژه و شاقعی زبان.<sup>۱۸</sup>

نوعی نگاه و نگرش فراتر از مذهب‌های موجود را در وصف زیبایی و نیکویی به کار می‌بیند که نشان از اسارت مورخ دریند ننگ نظری‌های خاص مذهبی ندارد. هنگامی که از جوشش و خروش غیرت دینداری خان غفران مآب در قبال حمله افغانان سخن می‌گوید نگاهی دینی و مذهبی به مفهوم‌های خاک و وطن و دفاع و جهاد ندارد بلکه آن را فقط از باب

امپد ایران ویران برمی‌گزیند که دستخوش جسارت و زیاده سری مشتق افغانه قندهاری شده بود و مورخ، نگار تاج و توان فروریزی قدمت و احتشام ایران زمین را نداشته و ایران را بران نمی‌خواست. است. مرگ را تقدیر می‌داند گرچه از آن سلطان باشد: به مهلکه‌ای که به حسب مشیت حق قدیر لامحاله باید گرفتار گردد؛ ولی مشیت و تقدیر نمود نگاه مذهبی است بلکه مولود نگرش به کار دنیا و اختتام آن است که می‌تواند فردایی باشد. البته هنگامی که پادشاه را به دهسازای با علماء علاقمند نشان می‌دهد: که آن حضرت همیشه مایل، بلکه همیشه صحبت با علماء و فضلاء بودند و در سفر و حضر مواظبت شب‌ها با ارباب فضل و فهم مباحثات علمیه و تحقیقات مسایل غامضه شرعیه می‌فرموده تا ساعت شش و هفت به غلظت علوم اشتغال می‌داشتند؛<sup>۹</sup> می‌خواهد نکته‌ای دیگر را وصف کند که برای سهیل امر مامداری و مقبول و موجه ساختن امر حکومتگری، پادشاه می‌بایست ارباب دین را تکریم کند. بنابراین دین و علماء و مذهب و شریعت پشتوانه مشروع و موجه سازی حکومت‌اند و نه سخن به آن تا جایی که تعیین تکلیف از سوی دین و متدینان باشد؛ پادشاه بالاستقلال دین را برای تقویت مرام خود برمی‌گزیند و نه آنکه در اسارت و مطیع آن باشد.

### سه) مآثر سلطانی: مورخ گروگان تراژدی

عبدالرزاق بیگ پسر فتحعلی دینلی، مورخ، شاعر، ادیب، مفسر و مترجم نامور عصر فتحعلی شاه قاجار است که در سال ۱۸۸۵ ه. ق. در خوی به دنیا آمد. مدتی در شیراز به عنوان گروگان در دربار زندیه اقامت داشت. زندگی ناخوشانه در شیراز فرصتی بود که در مهد ادب و شیران و مشیاب، استعداد و ذوق خود را به‌روراند و ادب پارسی و عربی و فقه و اصول و تفسیر و رجال بیاموزد. چهارده سال تمام گروگان بود. پس از فروپاشی زندیه، او نیز درین مدت‌ها در بی‌پناهی و آشفتگی بسر برد تا در عصر فتحعلی شاه، بخت، پارش شد و مأموریت یافت میرزا رضی قریزی و میرزا عبدالکریم اشتهاردی را در تألیف زینه التواریخ یاری دهد. نویسنده‌ای سخت کوش و پرکار بود و تألیف شانزده کتاب، نشانه‌ای از پرتویری روزگار او، دینلی در سال ۱۲۴۲ ه. ق. پس از مراجعت از سفر حج در گذشت.

عبدالرزاق بیگ در کتاب مآثر سلطانی که ویژه جنگ‌های اول ایران و روس است سرمقال را به سبب تحریر کتاب مختص می‌کند که نکته‌ای به جز قلم فرسایی به امید نان و پادشاه ستایی از بیم جان نبود: فرمان از ایوان سلطنت برین پندهی بی‌بصاعت... رسید که... به

تحریر صوادیر احوال خجسته مآل پردازد و محاسن دولت جابود قرار را تاج افتخار اخبار سلف سازد.<sup>۱۰</sup> فرمان انظیاع کتاب در دارالسلطنه تیریز را عباس میرزا نایب السلطنه و ولی عهد ناکام دوران صادر کرده و کتاب مستطاب مستفی به مآثر سلطانیه در شهر رجب سنه ۱۲۴۱ ه. ق. چاپ شده است. نخستین ویژگی کتاب، همان پذیرش فرمان ملوکانه است که البته در میان مکتوبات عصر قاجار، هیچ حرق عادت می‌نیست و کار کتابت گزارش رخدادهای تاریخی بر همین متوال بوده است. از حیث شیوه نگارش، نثر و سجع و گفتار آهنگین بر محتوا غلبه یافته است. هنگامی که می‌خواهد هدایای نایب السلطنه را به پادشاه به رشته تحریر کشد آن چنان نثری را به کار می‌گیرد که از حیث زیبایی بی‌همتا، ولی از حیث محتوا، شرح و تفصیلی دراز دامن و بی‌پوده است: هزار قطعه سنگ آفتاب رنگ از جگرگوشگان بحر و کان و پرورش یافتگان مهربانان که بعضی از آنها در حضرت چون خط دلجوی بنان و بعضی در حرمت مانند لعل آبدار ماه و شان و پاره‌ای در صفرت چون جوهر میناب از پیاله درخشان.<sup>۱۱</sup>

گاهی نیز اوج نثر و نگارش خود را برای بیان حسیض واقعیت‌هایی چون شکست سهمگین از روسیه یگار بسته و نگرشی فلسفی را به میان آورده است: تغییر حالات که از نتایج ادوار چرخ دوار زاید و درک آن از بدیهیات اول است، مخصوص بی نوع انسان است... چگونه ممکن باشد که چهره حسنی مکتوبات خالی از خال تغییرات و عاری از خدشه تبدلات ماند. هر که در عالم معنی و صورت درجه و رتبت بلندتر است، در مدارج و مسالک او نسبت تشیب و قراز بیشتر است... صاحب دولتان را غلبه در هزیمت‌ها و فزایش‌ها، در کاهش هاست. پادشاهان قوی مکتب امتحان بیشتر دیده‌اند و پیغمبران بلندرتبت، زهر بلیت بیشتر چشیده، صافی گهران شناسند که جزو و مد دریای طوفان زای راست و صاحب نظران دانند که ارتفاع و انحطاط در حرکات آفتاب و ماه پیداست.<sup>۱۲</sup> در عیان مورخان قاجازی، به نظر می‌رسد، او نخستین و آخرین کسی است که قبول کرده فتحعلی شاه و ایران شکست سختی از روسیه خورده‌اند و سعی می‌کند ضمن پذیرش هزیمت و رسوایی، با نثری بلیغ و آهنگین، آن را مستند و مستدل به پیشی فلسفی کند و از نتایج استدلال و استنباط خود نهراسد.

عبدالرزاق بیگ دینلی، تراژدی گروگان بودن خود را در دربار و دوران زندیه به عنوان تجربه زندگی به دیدگاهی فلسفی ختم کرده است که به او اجازه استدلال متین و دقیق را می‌دهد. نکته گفتنی در باب برساننده اسلامی هویت، آن است که عبدالرزاق بیگ از آنجا که



تاریخ جنگ‌های ایران و روس را می‌نگاشته و کمتر می‌نواسته است از عناصر ایرانی و به ویژه سلطنتی هویت مدد گیرد، مجبور بوده است این نوع جنگ را جهاد علیه کفار بنامد تا بتواند از درون مایه‌های اسلامی استمداد جوید. پادشاه را حامی اسلام می‌داند که ظلّ رأیت سپاه اسلام را به غیرتمندی دین و خدمت دولت، طول‌تر کرده است و از خداوند می‌خواهد که باطن ائمه اظهار را مددکار او نماید؛ به ویژه حضرت معصومه را که علت غایی آفرینش نامیده است، یار و یاور او می‌داند.<sup>۳۳</sup> تأیید الهی را پشتوانه طالع شاهنشاهی می‌داند و دولت ابد بنیان را برابر با حیل متین می‌خواند که باید به آن توسل جست و از حضرت حقّ جلّ و علا و خداوند بی‌مانند می‌خواهد که پروردگار حافظ وجود مبارک باشد.

لشکرکشی‌های پادشاه را به مصلحت اسلام و اسلامیان می‌داند و در هنگامه فتح و ظفر، توسل به ائمه و پیغمبر را کار عادی دربار شاهی می‌پندارد. جنگ با روس را وسیله اعلامی کلمه حق، حفظ اسلام و جهاد می‌نامد.<sup>۳۴</sup> که طیّ آن جماعت جهادیه شریعت شهادت می‌نوشند و سعادت می‌یابند که دیگران در آن سهیم نیستند. از آیه وان یکاد، برای دوری جهادگران علیه روس از چشم زخم، نام به میان می‌آورد و روسیان را در آتش جهنم می‌پندارد. خسرو کشورگشا را خسرو پاک دین می‌نامد که توسل به ائمه معصومین است و تعمیر و تذهیب قبه‌های طاهره و معماری مشاهد شریفه متبرکه را وظیفه خود می‌پندارد.<sup>۳۵</sup> سربازان و لشکریان هم منسلک در سیر و سلوک دینی و مناسک شرعی‌اند و علماء و مجتهدین و فقها هم طبق شرع انور نبوی عمل می‌کنند و آداب دینی را به جا می‌آورند: فضلا و علماء آذربایجان در ساجد و منا بر رفته، بنای وعظ نهادند و سلوک آن طایفه را با مسلمانان به آواز بلند بر فراز منابر گفتند... مستمعان را متأثر و قلوب غافلان را منزجر ساختند و سوای جماعت سرباز و نوکر و موجب‌خوار، جمعی کثیر را غیرت اسلام دامن گیر گشته؛ داوطلب جهاد شدند و با اسلحه و اسباب حرب از سان گذشته، منتظر محاربت و مجاهدت گشتند.<sup>۳۶</sup>

#### چهار تاریخ ذوالقرنین: مورخ تیزبین و نکته‌سنج در شناسایی فرنگ

میرزا فضل ا. شریفی حسینی خاوری در سال ۱۱۹۰ ه. ق. در شیراز در خانواده‌ای از بزرگان سادات شیرازی، متولد شد. نیاکش، اغلب منصب کلانتری، قضاوت، امامت جمعه و ریاست تاقه داشته‌اند. ابتدا ندیم مخصوص حسین علی میرزا قزمانفرما بود و بعد به تهران رفت و به خدمت صدراعظم، میرزا محمدشفیق مازندرانی درآمد. سپس به خدمت وزارت

همایون میرزا و محمود میرزا که حکومت لرستان و نهاوند را داشتند فرستاده شد. پس از آن به امر ملفوفه‌نویسی شاه مشغول شد. عمده دل مشغولی وی، نگارش کتاب تاریخ ذوالقرنین در دو بخش نامه خاقان و رساله صاحبقران و به سبک و سیاق سالنامه‌نگاری بود. سبب نگارش کتاب به زعم وی اتهامات غیبی بوده که از لفظ گهربار فتحعلی شاه جاری می‌شده و او نیز می‌پذیرفته است که قدم جسارت پیش نهد و وقایع‌نگاری را برعهده گیرد. لفظی که وی از آن پادشاه می‌داند در حقیقت باور خود اوست که آن را در دهان پادشاه گذاشته گویی خود پادشاه چنان سخنانی را بر زبان جاری ساخته بوده: منظور از وقایع‌نگاری، اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است، نه مقصود انشاءپردازی و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست و پرمفعت باشد، نه مطول و پر بلاغت و بی‌خاصیت. تاریخ نگار را هم لازم است که راست‌گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه. نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لاظالم که مورت کدورت و ملامت دل است بر صفحه نگارد و وقایع‌نگاری را عابه جلب تقع نسازد و به تعریفی که در خور پایه هرکس نیست، بپردازد. فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را که لازم ذات حیوانی است، به کنار بگذارد و به راست‌گفتاری و درست‌نگاری قلم بردارد.<sup>۳۷</sup>

بنابراین، او از سمت ملفوفه‌نویس خاصه دربار، به حکم پادشاهی، وقایع‌نگار دولت می‌شود و کلک و دقیر را برمی‌گیرد و به زاویه خیال می‌شناید. شیوه نگارش خاصی را برمی‌گزیند که به طرز مضموم، کتابه و نیش و نقدی است از وقایع‌نگاران پیشین: جمیع وقایع دولت را به رشته تحریر درآورد، نه داستانی را از قلم انداختم، نه به ذکر تطویلات بی‌فایده پرداختم. آرایش بهار را در هر سال به مناسبت وقایع همان سنه دوستطری نگاشتم و از انشاهای نامناسب احتراز لازم داشتم. در تعریف صید و شکار و توصیف از باغ و مرغزار و آرایش بزم مبتو آثار از شیلان و غیر آن به اندک ایمایی قانع شدم و دولت ابدمدت را نگارنده وقایع آمدم.<sup>۳۸</sup> سپس سبب اختصار وقایع‌نگاری خود را می‌نویسد که در ایراد هر داستانی، مقصود اختصار است و منظور، ایراد حقیقت کار. زبان به تطویلات لاظالم گشودن و وقایع مکرره را که ارباب تاریخ در کتب متعدده ذکر نموده‌اند، آب به هاون سودن و آفتاب به گز پیمودن است.<sup>۳۹</sup>

در این میان، مشورت و مصلحت پادشاه را نیز محترم می‌شمرده و به عنوان نمونه در باب سرنوشت جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی که دیگران، وی را، خانن و مقصر و مستحقّ سیاست نوشته‌اند بالمشافهه از سرکار صاحبقرانی تحقیق و همان فرمایش را بدون کم و زیاد تجزیر نموده که پادشاه گفته است چنین نویس: هرگاه بتوانی طوری بنویس که امر و مأمور هر دو بی‌تقصیر شوند.<sup>۳۲</sup> از خود تمجید هم می‌کند که نگاشته کلک فصاحت آیات<sup>۳۳</sup> است و گاهی در ذکر وقایع، سجع را بر واقع غلبه می‌دهد: سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل از کشور ابدان کالای جان به یغما ریود. فضای گنبد اَبُنوسی از دود بی‌درهی توپ های رومی و روسی تیره شد و کندآوران سپاه ظفرپناه یورش به آن خیل روسپاه را خیره<sup>۳۴</sup> گاه واقع را فدای مجاز و استحسان می‌کند و زیبایی اثر را بر آن چه که واقع شده یا نشده است ترجیح می‌دهد: هنگام صبح، قدری کاهو تناول فرمود و بعد از آن به اکل کباب آهو میل نمود.<sup>۳۵</sup>

تألیف به سال ۱۲۴۹ ه. ق. و تحریر در سال ۱۲۶۰ ه. ق. بوده و به سبب فرمان خلافت سلاطین صاحبقران نگارش یافته و در آن از ذکر محامد شهریار جهان و خسرو صاحبقران، رقم‌ها رفته است. فتح‌الباب نامه خاقانی و فضل‌الخطاب رساله صاحبقرانی، سیاس افزون از قباس شاهنشاهی است که ساحات فسیح‌المساحات خدولندی‌اش، بری از حوادث زوال است و رایات جاوید آیات کشور خدایی‌اش، عاری از آفات عین‌الکمال (همان، ۳). تقدیرگرا است و به قضا و قدر و سرنوشت، باورمند است. در ذکر وقایع، تقدیر را مدام یادآوری می‌کند که چون آیین زمانه غذاز دیگرگون است و پیوسته عشرتش بااملاّت مقرون<sup>۳۶</sup> پس می‌بایست بیابندوار بودن رخدادهای تلخ و شیرین را حاصل سرنوشت دانست و تسلیم آن بود. ایرانی/ اسلامی بودن خود را فراموش نمی‌کند و تلاش می‌کند به خواننده بقیولاند که در ازاره عمارت تخت جمشید و نیز در عهد بعثت جناب ختمی مآب، به همان آیین فرنگ، آتش جدال می‌افروخته‌اند. در آغاز کتاب، نگاه مذهبی را از باب تیمنّ و تمسک برمی‌گزیند و حضرت نبی را با عروج بر مدارج معارج ملکوت می‌ستاید و امام اول را مستفیض از فیض الهی که به کمک ید... باب خبیر را به زور الهی کند و بعد از نبی، خلیفه بلافصل است و: پس از او یازده تن از اولاد امجادش در مراتب وصایت فروعات آن افضل.<sup>۳۷</sup>

این نگاه، نگرشی آغازین است و بر سراسر کتاب، چیره نمی‌شود. بدون درنگ به ذکر پنبایی مناسک و آدابی می‌پردازد که پادشاه دین پرور، خود را رعایت‌کننده آن دانسته است مانند نذر پادشاه که: هرگاه به عون عنایت الهی و فیض حمایت دودمان حضرت رسالت پناهی... خصمان نکت توأمان را گوشمالی به سزا دهد و پای عرش سا بر پایه تخت خلافت نهد، مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد به مصارف روضه مطهره آن بضعه احمدی<sup>۳۸</sup> داده شود. گمان این است که باز هم اصل، عبارت از فیروزی پادشاه است در کار ملکداری و نه نگاهی صرف به مذهب و کیش که نشانگر ژرفنای باورمندی به دین و آداب آیینی باشد. هنگامی که از حفظ شعور اسلام و حراست جان و مال امت رسول انام در مقابل طایفه کفر علامات سخن به میان می‌آید و شاهنشاه، یا داد و دین خوانده می‌شود که طیبت پاکش سرشته از ارادت خاندان حضرت سیدالمرسلین است... روزی چند صلاهی تعزیه داری جناب خامس آل عبا... را در داد<sup>۳۹</sup> و اسلام پناه نامیده می‌شود، همگی نمود و نمادی از کار ویژه بنیادین پادشاهی است که جملگی برآند یعنی: رعیت‌پروری و جهان‌داری و جهانگیری و سیاست‌ورزی؛ و البته شریعت‌گستری به کار حمایت از آن اصول اساسی می‌آید نه آنکه خود، نقشی مستقل و متفک ایفا کند. به همین جهت درگیر و دار بلایا: علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف... از قرط اضطرار و اضطراب قرآن‌ها بر سر دست و کفن‌ها در گردن، فریادزنان و ناله- کتان به اردوی معنی ریختند<sup>۴۰</sup>، تا پادشاه تحریض به کار سیاست و رعیت‌پروری شود. همانند آن است ماجرای مراجعه مراجع و علما به خدمت پادشاه که: شاه اسلام پناه، غازی فی سبیل... است و مجادله با کفره روسیه جهادی بی‌اگره.<sup>۴۱</sup>

بنابراین، پادشاه سرگرم انجام کار ویژه‌های پادشاهی خود است و کیش و آیین و فقیه و عالم را پشتوانه خود و کردار خود می‌خواهد ولی آن را بر صدر نمی‌نشانند و دستور از مصادر دینی نمی‌گیرد. اما نه به واسطه نگاه دین‌خویانه بلکه به واسطه غرور ناشی از میراث قدمت و فخامت است که حتی شکست ایران را در مقابل «روسیه روسیه» تاب مقاومت نیاوردن لشکر اسلام در برابر آن کفره ظلام<sup>۴۲</sup> می‌نامد و واقع‌گویی می‌کند: معلوم گردید که کشتی جان احدی از فرقه اسلام در آن شب ظلام از آن بحر خونخوار به سلامت نگذشته و عرصه قلعه لنکران به مناسبت روز عاشورا چون دشت کربلا از خون شهیدان دین، رنگین گشته است.<sup>۴۳</sup> اینجاست که نکته‌ای ظریف می‌گوید و در می‌گذرد که صاحبان تخت را بخت لازم است، نه تنها تاج و

نخت، بخت را از میان کیش و آیین پی نمی‌گیرد ولی در جستجوی آن و نیز قوام یافتن آن، زیارت روضات مقدسه را مدد رسان می‌نامد و پادشاه را سرگرم آن: از فراز باره به زیر آمده در هر چند قدم بر خاک ضراعت افتاده و لعل همایون بر آن خاک شرافت، مقرون نهاده.<sup>۴۱</sup>

پادشاه را همه حال در رفتن به آن ارض فیض نشانه<sup>۴۲</sup> و سرگرم ترین حرم مطهر نشان می‌دهد که یقین است بخت را با تخت، جفت می‌کند. وی را تابع رأی علما و فقها نشان می‌دهد که در مواجهه با روس‌ها چنین گفته بودند که جهاد با کفره روسیه واجب است و منکر این عمل، متابعت شیطان و خلود در نارنبران را طالب.<sup>۴۳</sup> غلبه بر روسیه را چیرگی نور بر ظلمت و اسلام بر کفر<sup>۴۴</sup> می‌نامد و فتوحات شایان می‌خواندش در حالی که واقع قضیه، چیزی جز شکست ایران و ایرانیان نبوده است. در کلام، مذهبی است، کمتر نقل واقع می‌کند و پاس سلطنت را می‌دارد که او موزخ خاقان و تاریخ ساز عصر خاقانی است. در ماجرای قتل گریبایدوف، روس‌ها را بی‌خبر از تعصب دین‌داری ایرانیان<sup>۴۵</sup> می‌داند ولی برآورده شدن تقاضای روس‌ها را در امر تبعید حاجی میرزا مسیح مجتهد را نیز در راستای دلایل شرعی<sup>۴۶</sup> می‌خواند که علما و فقها و پادشاه از ترس روسیان کفره و برای اسکات آن قبیحان، ساخته و پرداخته بودند؛ باز هم شرع به کار مصالح ملکی آمده و سلطنت را نجات داده بود. به شکرانه چنین پیروزی‌ها موازی یک عدد قندیل طلای مینا... وقف روضه مطهره بضعه احمدی... فرمود و به دارالایمان قم گسیل نمود.<sup>۴۷</sup>

ولی در باب علماء و روحانیون، واقع‌نویس است، حرمت سلطنت را پاس می‌دارد و کسوت و لباس را ملاحظه نمی‌کند و فرزند مجتهد الزمان شهر را جوانی کثیر باز و در سلک زنود حبلت ساز و عاق والد سعادت انباز و بعد از پدر به جای او پیشنهاد<sup>۴۸</sup> می‌نامد که بر غوغا و هنگامه سازی علیه مصالح دولت، چیره دست بوده است و مستوجب و مستحق سیاست و مجازات. وانگهی، از این هم بالاتر، روحانی کاذب را از روحانی اصیل، متمایز می‌کند و قلم را به نحوی به چرخش درمی‌آورد که نشان دهد دایره سیاست پادشاه، حرم امن برای کسی نمی‌آفریند و همگان را به هنگام غوغاسازی مجازات می‌کند: طلب علمومی که بهره از ادراک روحانی ندارند و به سبب شهرت در میان عوام کالانعام و احد مال مردم از حلال و حرام همت به تحصیل مقدمات می‌گمارند. پس از آنکه در یک سفر عتبات یا دارالسلطنه اصفهان صرف و نحوی ناقص دیدند و چهار مسئله از روی کتاب شرایع در باب آداب وضو و

نماز و حیض و نفاس برگزیدند فی الفور علم پیشوایی برپا می‌نمایند و نمازهای مردم را به گردن گرفته سجاده ریا و سالوس می‌کشایند.<sup>۴۹</sup> پادشاه تعارف نمی‌ورزد و مجازات می‌کند و کیش و دین را در راستای سلطنت و در جهت تقویت مبانی آن می‌خواهد.

### پنج) اکسیرالتواریخ: گزارشگر فرهیخته تاریخ

اعضادالسلطنه، فرزند چهل و هفتم یا به تعبیری، پنجاه و چهارم قتلعلی‌شاه، از گل پیرهن خاتم ارضی تغلیبی مشهور به گرجی، به سال ۱۲۳۸ ه. ق. زاده شد. در آغاز زیر نظر میرزا نظر علی حکیم باشی تعلیم و تربیت یافت. پس از چندی به آموختن فنون شمشیر و تفنگ مشغول شد و سپس به ادبیات فارسی، نجوم و جغرافیا پرداخت و در پایان، به مطالعه دوره کامل تاریخ ایران و سرودن شعر اشتغال یافت. اشتغالات مهم سیاسی نداشته و بیشتر عمر را مشغول تحصیل و شعر و شاعری بوده است. آن قدر مورد اعتماد بود که پس از فوت محمدشاه و تا آمدن ناصرالدین میرزای ولیعهد به تهران، پیشکاری مهد علیا را که کوتاه زمانی به رفق و فتن مشغول شده بود بر عهده بگیرد. جزء مخالفین سیاست شاه در نصب امیرکبیر به عنوان صدراعظم بود. با اتابک اعظم میانه خوبی نداشت. به بای‌گری متهم شد. پس از عزل و قتل امیر، مشاغل و مناصب متعدد یافت: ریاست مدرسه دارالفنون، وزیر علوم، صنایع، تجارت، رییس اداره تلگرافخانه‌ها و معادن، روزنامه‌های دولتی و علمی، چاپخانه‌های دارالخلافه و ولایات و کارخانه‌ها، والی ملایر و تویسرکان همه در عهده او بود که نشان از اعتماد کامل دستگاه حکومت ناصری به وی است. در ۱۲۹۸ ه. ق. در تهران وفات یافت. عضویت در دارالشورای گیری، ملتزم رکاب پادشاه در سفر فرنگ، عضویت در مجلس دربار و در عهده گرفتن رسم تنظیمات حسنه در ولایات محروسه، به همراه ویژگی‌های علمی بازرش، نشان از وجود فردی معتمد دربار و کهنسالی فرهیخته داشت. مکتوبات بجا مانده از وی، جملگی احاطه او را به تاریخ، هیت، نجوم، زبان عربی، فقه و شعر نشان می‌دهد. در کار چاپ روزنامه نیز بود و روزنامه‌های ملت علیه ایران، ملت سنیه ایران، ملتی، و علمیه دولت علیه ایران را نیز انتشار داده بود. یکی از مهم‌ترین کارهای وی، اعزام تعداد معتنهایی از فارغ‌التحصیلان دارالفنون به فرانسه، جهت ادامه تحصیل بود که بعدها منشأ اثرهای فراوان شد.

اعضادالسلطنه، به رسم زمانه، از همان آغاز، حکیم فرمودگی مکتوب خود را بر ملا می‌کند. عنوان کتب این نامه به مدح شه ایران: مراد از تألیف این رساله و تحریر این مقاله، آن

است که احوال ملوک نیکوسلوک قاجار را آنچه وقایع نگاران این روزگار در کتب اخبار نوشته‌اند و دیده شد، بی‌آنکه در مطلب تغییری رود یا حرفی اضافه شود، سمت نگارش پذیرد.<sup>۶۱</sup> گزارشگری است فرهیخته، بسیار متمسک به آیات قرآنی و احادیث نبوی و در عین حال، مجذوب و مشتاق علی شاهیان با اندک رگه‌هایی از تصوف عزلت گزین و دنیاگریز؛ به همین جهت عرفان‌گرایی او بر سراسر کتاب سایه می‌افکند و علما و فقها و مجتهدین را چندان خوش نمی‌دارد و اهل علوم ظاهر می‌پندارد که به زعم وی، بسی از علوم باطن فروترند و تنها به قتل و آزار عرفا و برگزیدگان قادر و متخیین نادر می‌پردازند: کسانی که از پاکی طینت و نیکی فطرت به اوضاع دنیوی صیغه‌ی طلقت جاری نموده‌اند و در مرگ آنان، جانشینان بزرگی خراباتی باید، مناجاتی نشاید<sup>۶۲</sup> به کار بسته می‌شود.

هویت آغازین نزد او، ثنای کردگار فلک نختگاه است و محمد مصطفی که گوش جهان حلقه کش میم اوست و سپس اسد... الغائب، علی، را به میان می‌آورد که هستی و وجود، دلیلی کافی و برهانی شافی بر امامت اوست. از این چبودگی آغازین، مستعین است و به مکتوب کردن سرتنوشت پادشاهی ایران زمین و پادشاهان ایرانی می‌پردازد که به مثابه حلقه پیوند میان دوگونه متمایز از کیستی و چیستی تاریخی ایرانیان است. مکتوب اعتضادالسلطنه، مشحون از استنادها و آیه‌های قرآنی است و این نکته چیزی به جز عبارت پردازی‌های منشیانه و قحرفروشی‌های مترسلاطه است. در واقع، هدف از آن، تقویت حقانیت آغازین سلطنت و شاهنشهی است. از صوم و صلاه و زهد و عبادت پادشاه عدالت پناه سخن می‌گوید که سایه احصای الهی و نور مشخص خدایی<sup>۶۳</sup> است. پادشاه را مطیع خداوند و پیونده راه راست و شریعت محمدی می‌نامد که به لطف حضرت یزدان و همتیشینی با اولیاء... و در همترازی با مشیت احدیت، به رواج شریعت حضرت خیرالبشر و برقراری مالیات به قاعده شریعت تنبیه می‌پردازد و پس از تصرف شهرها و قلع و قمع باغیان، خطبه به نام معصومین می‌خواند.<sup>۶۴</sup>

پادشاه کسی است که در هنگامه رزم میان اسلام و کفر به بزم نمی‌پردازد و در همزمانی ماه محرم و نوروز به شادی بر نمی‌خیزد؛ نظر به اینکه هنگام اصعب مضایب اهل بیت اظهار بود و از فرقه بی‌شرم کفار در این زمان اذیت بسیار به عثرت طیبه رسول مختار رسیده بود... چون شادی وی باعث روسپاهی نزد حضرت رب‌الاریاب بود و آبادی او خرابی در روز حساب، خسرو مالک رقاب که در کیش حرم شرع انور است و حکمش، فرمان حضرت خیرالبشر، در

این عید غم پدید به شرایط شادی نپرداخت.<sup>۶۵</sup> عید غم پدید اشاره به برقراری حرمت عادلانه در میان بر سازنده‌های هویت است که به واسطه غمبارگی/ شادمانی همزمان دو پدیده هویت ساز، یکی، مختارانه به نفع دیگری کنار می‌رود که فرصت برای شادی، بسیار است. پادشاهان کسانی‌اند که در آغاز سلطنت و تاجگذاری، به زیارت مشاهده متبرکه می‌روند و پادشاهی را از گدایی منتج می‌دانند و در طول عمرشان هم، همه به تعمیر و بازسازی و نوسازی حرم‌ها و مضامع و نیز اهدای هدایا و نذورات می‌پردازند.<sup>۶۶</sup> در هنگام مرگ هم، جسد یک پادشاه، طواف در مشاهده شریفه کاظمین و نجف و کربلا داده می‌شود. گرچه استادهای قرآنی فراوان و به موقع، بسیار دارد ولی بیش و کم معطوف به هدفی دیگر است؛ مانند آنکه هنگام تصرف یک سرزمین جدید و یا مغلول و منکوب ساختن یاغیانی که در سرزمین‌های مقدسه به تمرد مشغولند، بسیار به قرآن و احادیث اشاره می‌شود و تقاتلوا قوماً و فقاتلواثمه الکفر را شاهد می‌آورد، ولی مقصود نهایی، افزون سازی منصرفات سرزمینی و گسترده‌سازی دامنه مایملک پادشاهی است.<sup>۶۷</sup>

امام علی علیه السلام را به اكمل صفات توصیف می‌کند که شیر بیشه وحدت و گوهر صدف نبوت، ثمر نهال امامت و شافع روز قیامت قاتل الکفره و قانع الفجره وصی بلافصل پیغمبر آخرالزمان است.<sup>۶۸</sup> ولی نشانه‌ای از گرایش‌های غالبان عارف را در خود دارد. به وصیت و جانشینی علی از محمد مصطفی (ص) اشاره می‌کند ولی آن را شاهدی صادق بر تعیین نیابت سلطنت و ولیعهدی می‌گیرد و الیوم المکت لکم دینکم و اتتمت علیکم نعمتی<sup>۶۹</sup> را شاهد می‌آورد. از واژه‌ای به نام دارالمؤمنین و نیز از ثواب شهادت و مرگ در راه دین و دولت و پیمان شهادت و شادی آفرین بودن آنها، سخن به میان می‌آورد.<sup>۷۰</sup> ولی آن را دستاویزی برای حضور در اردوی همایونی و دفاع از منافع سلطنت می‌کند. بنابراین، پادشاهی، عنصر قویم و نقطه مرکزی دایره هستی/ هویت‌شناسی اوست.

### شش) ناسخ التواریخ: مدعیات منسوخ مورخ خودستا

میرزا محمدتقی مستوفی فرزند ملا محمدعلی کاشانی ملقب به لسان الملک و متخلص به سپهر متولد ۱۲۱۶ ق. در شهر کاشان است. در آغاز پس از فراگیری علوم غربیه و ادبی و شعر و عربی، به سرودن شعر پرداخت. نخستین شغل وی خدمت محمدمیرزا قاجار در حکومت نهاوند بود و نقشی مهم میان او و حسام السلطنه حاکم بروجرد بازی می‌کرد که به

خ و سازش البته نه چندان پایدار متجر می‌شد. در نبرد میان مدعیان سلطنت پس از فوت علی شاه جانب محمدشاه را داشت و با پادشاهی محمدشاه به پادشاه حمایت، منصب بقاء و قرانت شعر در اعیاد را به عهده گرفت. یکبار نیز در سال ۱۲۵۲ه. ق. مأمور کاشان تا جمع و خرج منال دیوان کاشان را صورت دهد. هم عضو مجلس مصلحت خانه شد و در ترتیب تشکیل مجالس تنظیمات حسنه در ولایات محروسه، به نایب کلیه برقرار و سبب استفاده از نوع درجه اول و خطاب جلیل جنایی یافت. پس از اتمام نگارش ناسخ تاریخ، به دستور ناصرالدین شاه، قریه وادقان کاشان به تیول ابدی، به وی واگذار شد. سپهری فاضل و دانشمند بود و نوشته‌ها و کتاب‌هایی چون محموده القصاید، براهین المعجم فی بیان المعجم، اسرارالانوار فی مناقب الائمة اطهار، آئینه جهان نما، جنگ التواریخ، دیوان ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، از اوست. در سال ۱۲۹۷ه. ق. در تهران فوت کرد. از ۱۲۵۸ ه. ق. شروع به نگارش ناسخ التواریخ کرد و در سال ۱۲۷۴ه. ق.، تحریر کتاب را پایان رساند.

سیک نگارش وی، منشیانه، دیرپای و آمیخته به سجع است تا جایی که گاهی اوقات همه فدای فضل فروشی نگارشی او می‌شود. در عین حال خواندنی و آهنگین است. ناصرالدین شاه هم این بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التواریخ آن است که کتابی در تاریخ نگاشته آید که تا کنون در هیچ دولتی نظیر آن را نتوان یافت.<sup>۳۳</sup> نگارش ناسخ التواریخ مشتمل است بر استیفای تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید و بهره‌گیری از جغرافیا و مذاهب مردم جهان به همراه وقایع پادشاهی قاجار و در ادعای گراف گویانه مورخ کتاب آن پردازش شده است؛ که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تا کنون در هیچ قومی از دول جهانیان کتابی بدین سیاق و ذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث و احوال و حاوی تمام وقایع جهان باشد.<sup>۳۴</sup> بنابراین مؤلف خود را موظف می‌دانسته است که با دید خاطر اجتهادی و دانستن کلمات کلدی و یونانی و لاتین و انگلیس و فرانس و روس و من و دیگر السنه یورویپ و عبری و ترکی همه سخن به پارسی نویسد تا جایی که یک خودستایی بسیار غالبانه: از صدر اسلام تا کنون در هیچ دولتی و مملکتی کس بدین معنی و طلب برنخاسته و اندیشه این خدمت و زحمت در ضمیر نیاورده و این گونه توانایی در دست بازوی خود ندیده<sup>۳۵</sup> از خود، تمجید می‌کند. در سراسر کتاب هم هیچ مشخص نشده که

از آن همه زبان‌های اروپایی در کدام قسمت متن استفاده شده تا جایی که این ادعا نیز به نظر، گراف است.

سیکی وقایع‌نگارانه دارد و گاه وقایع یک سال را آن قدر به ابجاز و اختصار بیان کرده که بیشتر به نوعی گاهشمار مبدل شده است. اغراق بسیار در تعریف و تمجید از طایفه قاجار، نگارش مبتنی بر حکیم فرمودگی او را به خوبی نشان می‌دهد؛ چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در جامعه خویش به اعانت یکدیگر شهید کردند و اورنگ خسروی را یا خوتش آلوده ساختند<sup>۳۶</sup> نوعی بددلی، بدگمانی، ناحقیقت گویی، تعلق‌گویی، ناراحتی، خودبزرگ‌بینی، ناراضی، دروغ‌گویی، بدنویسی و خودستایی در متن نگارش یافته وی به چشم می‌آید. امیرکبیر حقوق وی را همانند بسیاری دیگر کاسته است، او زبان به تعریف خود می‌گشاید که چنین و چنان کرده و امیر از مرسوم و موجب وی کاسته است؛ در میان همه مردم ایران این هنر را در ناصیه استعداد میرزاتقی خان امیرنظام مطالعه فرمود. عجب آنکه اگر در میان بزرگان ایران صد کس را از بهر وزارت نامزد می‌کردند هنوز توبت به او نمی‌افتاد.<sup>۳۷</sup> بنابراین راه مخالفت و ناراستی را در پیش می‌گیرد و دناذاری امیرکبیر را در خانواده ناصری از سر تا چاری<sup>۳۸</sup> می‌بیند، تمام ابداعات امیر را به آقاخان توری نسبت می‌دهد. گفتگو بلکه مناظره امیر با ناصرالدین شاه مملو از دروغ و اغراق است و وی به طور کلی نمی‌توانسته است شاهد و شونده گفتگوی آن دو تن باشد و او را مست منصب<sup>۳۹</sup> می‌خواند که هنوز تنبیه و تنبیه نیافته است. سپس به قول و اعتراف خویش، زمینه قتل امیر را فراهم می‌کند زیرا پادشاه تصمیم به تبعید امیر به کاشان گرفته بود؛ مملکت ایران با آن ساحت فسح بر کبریای میرزاتقی خان تنگ آمد، عرصه کاشان که وادی خاموشان است با کبر با آن کبر و خیلا چگونه برخورد یافت.<sup>۴۰</sup> این نکته، در الحمن امرای دربار بر زبان او رفته بود. تعجبی نداشت که وی چنین کرده و گفته باشد زیرا در آغاز صدارت امیر نیز، ذهن و نیت پادشاه را می‌خواند و به دروغ چنین می‌نویسد که: صواب آن است که از میان مردم ایران یک تن را که به خرونت خلق و خشونت خلق و سورت خوری و غفلت طبع بر همه کس افتخار کند اختیار کنم.<sup>۴۱</sup>

تعلق را از حلقه می‌گذرانند و خود را تحقیر می‌کنند که کریمک شب‌تاب<sup>۴۲</sup> بوده و در انتظار آفتاب مانده که همان ناصرالدین شاه است. سخنانی در دهان شاه می‌گوزارد و از او نقل می‌کند که که پیشاپیش معلوم است از دهان یک شاه ۱۷ و ۱۸ مثاله بیرون نمی‌آید. زبان به تعلق ولی

نعمت خود میرزا آقاخان نوری بسی می‌گشاید و او را صاحب زینت حسب، شرف نسب، جمال جود، کمال وجود، صفای نیت، رزانت رویت، روی گشاده و خوی آزاده<sup>۶۱</sup> که در میان همه مردم متفرد و منفرد بوده است زیرا که: داه ایامش با وزارت ناف بریده، دایه روزگارش با امارت به یک پستان شیر داده، از عهد مهد و کن کودکی جز تدبیر ملک و تسخیر مملکت و تجهیز لشکر و تنسیق کشور سخنی اصفا نقرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلم، جز رضایت بقاع و حصانت قلاع و حراست مساکن و سیاست مداین حرفی استماع نکرده<sup>۶۲</sup> از خود نیز بسیار تعریف می‌کند و به خودستایی دست می‌زند که پادشاه در باب کتاب او به وی گفته که: افزون از صدق لهجه، همانا در انشای کلمه و القای قصه، کلامی چونین متین و سخنی چندین سلیس دیدار نشده. این کتاب مصداق آن سخن است که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص پیستد.<sup>۶۳</sup> امیر را به سخنی و ناراحتی تمام می‌نوازد که تکبر داشت و کوه گران سنگ را وزن کاه نمی‌نهاد و شاهزادگان و بزرگان را مخدول کرد و مردم پدر و مادر ناشناخته را به نامزای برکشید و همین مردم پست پایه، هرگز از دعای او نکاستند.<sup>۶۴</sup>

خود را بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی می‌نامد و با حمد و ستایش خداوند و درود به تمام معصومین علیهم السلام اجمعین سخنان خود را با توصیفی از پادشاه می‌آغازد که ویژگی ایرانی نام و تمام دارد: شهریار جوان وارث تاج و تخت، آیت جلالت و جلالت، شاه شیران و شیر شاهان جهانگشای، خلاصه سلاطین و صدرالسلاطین<sup>۶۵</sup> و خداوند نیز در انجام وظایف پادشاهی او را مددکار است؛ قدرت کامله جهان آفرین به آبادانی ایران زمین علق گرفت.<sup>۶۶</sup> خداوندی که از همان آغاز یادآورنده ویژگی قدمت دار فرهنگ ایرانی پادشاهی است که پادشاه سایه خدا و نماینده او برای شباتی رعیت است و شاه، هورایی، بر سازنده اسلامی هويت نزد سپهر، به اجمال و اختصار برگزار شده و ویژه مناسک و مظاهر مذهبی گشته است. از ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبدا... الحسین علیه الصلوه والسلام<sup>۶۷</sup> که تذهیب شده است سخن به میان می‌آید که فقط نوعی انجام عادت‌های تکرارشونده نزد ایرانیان است، به ویژه ایرانیانی که به لحاظ اشرافیت و ثروت، دستشان به جایی می‌رسیده و جزء طبقه نخبگان به حساب می‌آمده‌اند. برانگیختن علما برای شفاعت و میانجی‌گری<sup>۶۸</sup> برای ممانعت از سرکوب و رفع حصار، عملی عادی بود که بسته به اراده شاه، گاه مقبول می‌افتاد و گاه، ناپذیرفته می‌ماند، در مقابله با روس‌ها مظفر و نیکتام شدن سپاه

اسلام<sup>۶۹</sup> و طلب فتوی کردن از علمای اثنی عشریه<sup>۷۰</sup> در صورت محاربت و مضاربت با روسیان، روسیان، در سطح و ظاهر باقی می‌ماند و پادشاه، کار خود را می‌کرد و سلطنت خود را برتر از تمامی بن مایه‌های دیگر حکومتداری می‌دانست. حتی اگر از میان علما، فحلی، دست به عملی ناپهتجار می‌زد و به سرای جماعت اقلیتی مذهبی به تخریب می‌رفت شهریار می‌فرمود که: این جماعت در پناه اسلامبان‌اند و نیز از اهل ذمّت شمرده شوند، خسارت ایشان در شریعت ما پسندیده نیست و جسارت حاجی ملامحمد در سده سلطنت سخت نکوهیده است.<sup>۷۱</sup>

بنابراین کار سلطنت، اصل بود و دیگر کارها، حتی اگر از مآخذی دینی برمی‌خاست، فرع تلقی می‌شد. اگر علماء و روحانیون جهاد با جماعت روسیه<sup>۷۲</sup> را فرض می‌دانستند رأی پادشاه را می‌جستند و از او متابعت می‌کردند، حتی اگر لشکر اسلام از همان آغاز از نظر عدد و رقم نسبت به لشکر عدو، قلت عدد<sup>۷۳</sup> داشته باشد. شاهنشاه ایران: حافظ حوزه اسلام و ناصر دین خیرالانام<sup>۷۴</sup> محسوب است که در کنار تمامی کردارهای شاهی، در برابر دیگری‌های مذهبی نیز دست به مقاومت می‌زد و از مذهب شیعه در راستای حفظ نظم و انتظام حوزه سلطنت دفاع می‌کرد. در راستای چنین کاری، شاهنشاه ایران ۱۰۰۰۰ تومان زر مسکوک بداد تا در آن اراضی مقدسه و روضات مبارکه خرج کند.<sup>۷۵</sup> نیز هنگام جشن و سرور روز ولادت علی علیه السلام که در ایران زمین عیدی بزرگ نهاده و از تمامت اعیاد بزرگ تر داشته می‌شد شاهنشاه کارآگاه از فراز تخت به زیر آمد و نخستین، علما و سادات را که در ایوان نشیمن داشتند، پیش طلبید و همچنان ایستاده یک یک را به دست خویش زر بداد و رخصت انصراف فرمود.<sup>۷۶</sup> اجازت جهاد با انگلستان، بر عهده علما بود ولی شاه آنان را منحصر می‌کرد زیرا این شاه بود که قدرت را در اختیار داشت و می‌توانست قبول دعوت نماید یا جهاد را قبول کند و یا به طور کلی با در نظر گرفتن مصلحت مملکت دلرانه، رخصت جنگ و جهاد ندهد. زین سبب بود که پادشاه گفته بود زحمت علما و زیان رعایا را رضا نخواهیم داد<sup>۷۷</sup> و مجتهدین با آن همه جد و جهد اجازت جهاد نیافتند.

#### هفت) فهرس التواریخ: دانش‌های بی‌شمار یک مورخ پرجار

رضافلی خان هدایت در پانزدهم محرم سال ۱۲۱۵ ه. ق. در قریه چهارده کلاته از ناحیه هزار حریب در جنوب شرقی مازندران و شمال سمنان به دنیا آمد. پدر وی در دستگاه آقامحمدخان قاجار، ریش سفید عمه خلوت و صندوق دار جنس شد ولی به علت تفتین

دیگران، شاه به او سوء ظن یافت و وی خود خواسته به عتبات عالیات پناه برد. در آغاز دوران سلطنت فتحعلی شاه به ایران بازگشت و به عنوان تحویلدار و صاحب جمع کل متوجهات دیوانی مأمور فارس شد. پسر چیزی کم از پدر نداشت و به تدریج در علوم ادبیه و عربیه تخصص یافت. در سفر فتحعلی شاه به فارس، رضاقلی که در دستگاه حسینعلی میرزا فرمانفرما نکته‌ها آموخته بود، طرف توجه شاهانه قرار گرفت و شاه به او لقب خانی و امیرالشعراپی داد. رضاقلی بعدها از سوی محمدشاه مأمور تعلیم و تربیت عباس میرزا و ملقب به لله باشی شد. با فوت محمدشاه، پسر دیگر، ناصرالدین میرزا به شاهی رسید و رضاقلی لله باشی به کنج عزلت افتاد. امیرکبیر او را به سفارت خوارزم فرستاد و در بازگشت، ناصرالدین شاه که دانش فراوان و نجابت خاتوادگی و کفایت ذاتی‌اش را دیده بود او را به ریاست و ناظمیت دارالقون برگزید. سپس مریمی مخصوص مظفرالدین میرزا شد و پس از دو سال، از مشاغل دیوانی کناره گرفت و در سال ۱۲۸۸ ه. ق. در تهران درگذشت. دانشمندی پرمایه و پرکار بود که روضه الصفای ناصری، فهرس التواریخ، مجمع الفصحا، ریاض العارفین، انوارالولایه، گلستان ارم، بحرالحقایق، انیس العاشقین، خرم بهشت، هدایت نامه، منهج الهدایه، مدارج البلاغه، مظاهرالانوار، مفتاح الکتوز، لطایف المعارف، اصیل التواریخ، نژادنامه و اصول الفصول از آثار ارزشمند وی در تاریخ و ادب و لغت عرب و شعر و عرفان است.

شروع نگارش فهرس التواریخ به سال ۱۲۶۵ ه. ق. بوده و منظور مؤلف از نگارش کتاب چنین است: این تاریخ مختصر را از هجرت الی الان به ترتیب سال نگاشت و چون در معنی زبده و نخبه و فهرست احوال ملوک است آن را به فهرس التواریخ موسوم داشت. همانا این شیوه رسمی است تازه و در آن قواید بی‌اندازه و در این عید سعید تحفه بارگاه پادشاه عهد آمد.<sup>۸۸</sup> به تعبیر وی، مقصود از تاریخ، استحضار از وقایع سلاطین و حوادث ایام است که زمان و عهد و حیات و ممات و جنگ و صلح و تقدیم و تأخیر طبقات ملوک و معاصرین آنها از علماء و حکماء و فضلا و شعرا و امرا معلوم شود.<sup>۸۹</sup> بنابراین تاریخی است ویژه ملوک و نخبگان محتشم و کمتر می‌توان سراغی از مردم و عوام در آن یافت که هر چه مختصرتر هم باشد و از حشو و زواید خالی، به خاطر سپردن آن و احاطه بر آن ساده‌تر است. علم تاریخ از منظر هدایت، کثیرالفواید است و در آن حکمت‌هاست که بر بصیرت و رأی و تدبیر برنا و پیر

به نظر آید و هر آدمی خاصه سلاطین و امراء و وزراء را به کار آید.<sup>۹۰</sup> بنابراین بهره‌گیران نیز نخبگان‌اند.

پس در منظر رضاقلی هدایت، کتابت رویدادهای تاریخی هم به دستور ملوک است، هم برای ملوک است و هم ویژه ملوک؛ تا آنان را آگاهی حاصل آید و کار، بر وفق مراد خویش برانند. در آغاز هر نامه نیز ذات یکتای بی‌همتای خداوندی ستایش می‌شود که مالک الملوک و ملک الملوک است و اندیشه و خیال، گنجایش وی را ندارد و نوبت به مصطفی که می‌رسد خاصه اصغیا نامیده و درود، ویژه رسول هاشمی می‌شود. وانگهی، مذهب مؤلف نیز آشکار می‌گردد که: یک ماه و ده و دو برج می‌بین / یک در و ده و دو درج می‌بین<sup>۹۱</sup> وی مؤلفی حقیقت‌گوست و پنهان نمی‌کند که پدرش به سببی جزئی، مورد تهدید و به قتل وعید یافت.<sup>۹۲</sup> دیگران، این چنین نمی‌نگاشتند زیرا رسمی ایرانی در ذهن دارند که نکته‌های منفی را می‌بایست مخفی کرد و دم برنیورد تا در صعود در سلسله مراتب قدرت و اقتدار رجوع به یادمان‌های گذشته نشود. شرع و دین، دست کم در متن مکتوب هدایت، صورتی و ظاهری دارد و در عمق حرکت نمی‌کند. خاقان گیتی ستان در شرایط سخت کم شدن در راه کویر قم بنا بر حفظ شرع تا شام افطار نفرموده همچنان به حالت صوم بوده<sup>۹۳</sup>، ضریحی از سیم بر روضه حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب<sup>۹۴</sup> وقف می‌کرد و داخل مشهد مقدس و با عجز و انکسار از دروازه خیابان، پیاده شرفیاب روضه مقدسه<sup>۹۵</sup> می‌شد. اعمالی که انجام می‌داد در عرصه شرع انور، بیشتر صورت و ظاهری داشت و برای تقویت مبانی سلطنت خواسته می‌شد: تذهیب قبه حضرت اباعباد...الحسین و و ضریح نقره مطلای نجف اشرف و تعمیر روضه مقدسه رضوی و مسجد جامع قزوین<sup>۹۶</sup> فرموده پادشاه بود ولی به کار دنیایش می‌آمد که سیاست و عقوبت و سلطنت را بتواند با عزم و حزم و صلابت و مهابت پیش ببرد. نذورات مشاهد مقدسه نجف اشرف و عتبات عالیات و کاظمین و شاه چراغ که زیاده از صد هزار تومان<sup>۹۷</sup> می‌شد برای تداوم تداوم پیوند قدیم و ندیم میان ملک و دین بود تا فقها از وی نرنجند و به حمایت خود، پیوسته ادامه دهند. شیعه‌کشی وهابی‌ها را بی پاسخ نمی‌گذارد و دست کم برای دفع آن قوم ضلالت بنیاد<sup>۹۸</sup> نزد سلیمان پاشا والی بغداد، نماینده‌ای می‌فرستد هر چند هیچ کار مهمی صورت نمی‌گیرد. در هنگام رفتن به روضات مقدسه و شرفیابی به بارگاه آنان به ادبی هر چه تمام‌تر<sup>۹۹</sup> انجام وظیفه می‌کرد و دری مرصع<sup>۱۰۰</sup> به جهت تزیین ضریح مقدس تقدیم می‌نمود. وقتی

افسردگی مزاج هم پیدا می‌کرد به تدارک سفر به قم و به روضه مقدسه معصومه می‌نمود و مرقدی جهت خود بنیاد نهاده و پنجاه من تربت مطهر از روضه منور حضرت ابا عبدالمحسن در آن جا آورده به امانت<sup>۱۱</sup> می‌گذاشتند.

در مقابل روس‌ها، لشکریان خاقان، لشکر اسلام<sup>۱۲</sup> و فیروز خوانده می‌شود؛ لشکریانی که به محض آگاهی علما و فقهای مجاهد از سوء سلوک روسیه<sup>۱۳</sup> و با تحریک آنان، به فرمان ناچار پادشاه، به دفع روسیه شومیه می‌پردازند. مجتهدین امامیه در باب جهاد علیه روس‌ها اصرار بلیغ نمودند؛ چندان که ایلیچی روس از اصلاح و دوستی و لزوم تعزیت و تهنیت و استرداد ولایاتی که از ایران در تصرف اولیای دولت روس بود و از قاعده اتحاد و یگانگی و قانون ملکداری سخن راند در قاعده دینداری علما مقبول نیفتاد. خاقان صاحبقران بنابر حفظ مذهب و متابعت علمای اسلام ناچار از مصالحه درگذشت... و سپاه اسلام پناه به اطراف مأمور شدند و بر سر روسیه ناخفتند.<sup>۱۴</sup> چنین بی‌گذار به آب زدن، البته، حاصلی جز شکستی سخت حقیرانه نداشت ولی راه توجیه برای شکست نیز باز بود که به جهت حفظ ملت اسلام<sup>۱۵</sup> پذیرفته شد که میانجی‌گری انگریزهای مصالحه‌جو، مقبول خاقان کشورستان قرار گیرد و کشور به دیگران داده شود. فهم و شناخت غرب نیز نزد هدایت، علی‌رغم فضل و کمال رشک انگیز او، ابرتر می‌نمود.

#### هشت) حقایق‌الاخبار ناصری: توده‌گرایی یک گزارشگر حقیقت‌جوی تاریخ

حاجی سیدمحمد جعفرخان حقایق‌نگار، حسینی خورموجی دهشتانی از خاندانی است که نسل در نسل، به ارث، ضابطی و کلاتری خورموج را داشته‌اند و خود وی، نیز، تا سال ۱۲۵۸ ه.ق. در همین سمت بوده است. پدرش میرزا محمدعلی نام داشت. میرزا جعفر به شیراز آمد و به امارت دیوانخانه منصوب شد. در سال ۱۲۷۶ ه.ق. به تهران آمد و از طرف ناصرالدین شاه مأمور به نوشتن تاریخ و در سال ۱۲۷۷ ه.ق. به لقب حقایق‌نگار مقرر شد. فرجام کار چنین شد که پادشاه را از محتوای مکتوب او خوش نیامد و به عراق عرب هجرت کرد و به سال ۱۳۰۱ ه.ق. در همان جا درگذشت. وی آثاری نیز در زمینه تاریخ و جغرافیای ایالت فارس، ذکر حالات حضرت سیدالشهدا، جغرافیای ممالک جهان از فرار تحقیق مهندسین فرنگستان به نام های آثار جعفری، حقایق‌المضیبه، نزهه‌الاخبار که جلد دوم آن، مسمی به آئینه مظفری است داشته و از فرار، نویسندگانی پرکار و اهل علم بوده است. مورخ مخصوص دولت

ناصری، شیوه دیگرگویی را نسبت به نسل اول گزارشگران وقایع تاریخی دوران قاجاریه در پیش می‌گیرد و کمابیش به نوعی گزارشگر واقع‌نگار و حقیقت‌نگر و در عین حال مردم‌گرا نزدیک می‌شود.

اما او نیز همانند سایر روایت‌گران عصر قاجار، فرمان از پادشاه می‌گیرد و کتابت رویدادهای تاریخی را به دستور او انجام می‌دهد. ولی به قول او، ناصرالدین شاه، خواسته‌ای بقاعده داشته است: به ضبط تاریخ دولت ابد مدت خویش مأمور داشت، ولی مقرر شد که خالی از خرافات منشیانه و جزافات مترسلانه، طریق صدق و صواب پوی و جز از راستی و انصاف مگوی. خائن را خادم مداز و فرار را کرار شمار. حقایق‌نگاری کن نه طریق تملق سپاری.<sup>۱۶</sup> او نیز امثال امر می‌کند و در حقیقت به نوعی تاریخ را می‌نویسد که از آزادگی‌اش در کتابت، نشان داشته و از این بابت، کمتر نمونه‌ای مانند او، از حیث حقیقت‌نگاری در میان روایت‌گران عصر قاجار در دست است به طرزی که حتی لقب حقایق‌نگار، انگار شایسته او بوده است. همان نقی که سرانجام درباریان آسوده‌طلب را آزرده و حرف حق و سخن راست او را تحمل نتوانستند کرد. در باب امیرکبیر و قائم مقام و سانحه‌های پرملاز آن‌ها، مواضع حاجی میرزا آقاسی در هنگام صدارت و تعریف و تمجیدهایی که در باب آفاخان محلاتی رومی دارد و او را در جایگاهی می‌نشانند که دیگران یا به آن دقت نمی‌کردند و یا به روی خود نمی‌آوردند، دست کم روایت‌هایی را ذکر می‌کند که سایر گزارشگران تاریخ عصر قاجار، کمتر جریزه پردازش آن‌ها را در خود می‌یافتند.<sup>۱۷</sup>

اما آنچه که او را از دیگران متمایز می‌کند همان توده‌گرایی و هواداری از عامه مردم در بیان حقایق تاریخی است تا جایی که خواننده احساس می‌کند از یک روایت تاریخی ویژه فتوحات پادشاهانه خارج شده و گام در روایتی دیگر نهاده است که در آن، از مردم و عوام و ظلم و ستمی که به آن‌ها روا می‌شود، سخن به میان می‌رود و واژه‌های هم ندارد که یکی از شاهزادگان را به تیغ نقد و انتقاد بسپرد. از اقدامات عام علیه حاکمان طرفداری می‌کند و آن‌ها را خودسری و سرکشی نمی‌شمرد. عیسی‌خان قاجار دولورا از سران ممسک و بیخیل روزگار تلقی می‌کند، از کشتن سربازان توسط کسی که از پادشاه، نشان شجاعت و لیاقت گرفته بوده است، سخن می‌گوید و خود اذعان می‌کند که شاید در آینده بنویسد که مکتوب تاریخی سید



خورموجی هم چیزی بیش از یک نوع تکلفات مترسلانه نبوده است<sup>۱۱۸</sup> ولی با زبان طعن و لعن و طعنه و طنز، آن چه را می‌خواهد، می‌نویسد:

«هم در این سال میرزا علی‌خان ولد صدراعظم که باقصر قامت و نقصان خلقت و قباحث هیأت و ناخوشی لهجه توأم بود و با خردسالی، پیران سالخورده را سخریه و استهزاء می‌نمود به صوابدید صدراعظم در سلک اعظم و وزراء منسلک گردید... همچنین مهر علیخان که صدراعظم را برادرزاده و به این سبب با شجاعت از مادرزاده بود به لقب شجاع الملکی ملقب و سرافراز آمد.»<sup>۱۱۹</sup>

از این سخن، مطعون تر و نمکین تر سراغ نداریم که یک روایت‌نویس دوره قاجاری به صراحت، حقیقت را بگوید و نیش را با نوش عرضه بدارد.

سایر گزارشگران وقایع تاریخی را به طمع داشتن متهم می‌کند و می‌نویسد که علت غایی تألیفات ایشان، تألیف قلوب صدور و وزراء ذی‌شان بوده و به خیال وصول بیضاء و حمراء نافع و وصال صفراء قانع بعضی از وقایع را به خلاف واقع ضبط نموده‌اند.<sup>۱۲۰</sup> آنان را به صفاتی دیگر که هیچ کدام شایسته یک مورخ نیست، متهم می‌کند و خود را فردی صاحب طریقه معرفی می‌نماید که راست و ناراست را به هم نمی‌یافتد و به خورد خلق... نمی‌دهد؛ گرچه اعتراف می‌کند که این شیوه، باعث می‌شود که مورد اعتراض و ملامت قرار گیرد، ولی با دو بیت شعر، پاسخ ملامتگران و معترضان خود را می‌دهد که نه قرآن زبان دید از منکران / نه پیغمبر پاک از کافران من این نامه را از بد بدگمان / سپردم به زنهار صاحبقران<sup>۱۲۱</sup> صاحبقرانی که به گمان وی، اولوالامر است و اطاعت از فرمایش در گزارش‌نویسی تاریخی، واجب؛ همان پادشهی که وی را از الطاف مستمره خویش امیدوار می‌فرموده است برقرار زمان مستقبل<sup>۱۲۲</sup> وی با نگرارش واقعیت‌هایی چون شکایت علما و اعیان و عوام گیلان از عیسی‌خان قاجار قوئل و نیز کشتار سربازان مظلوم توسط میرزا صادق قائم مقام در آذربایجان، بسیاری را با خود کج کرد و از لجاج آنها بود که مجبور شد به گوشه‌ای بنشیند<sup>۱۲۳</sup> و لب بز نیاورد و به شعر، خود را سرگرم کند. شاید به همان دلیل باشد که او یکسره از کار جهان و گردش ایام ناخرسند بود و از همان آغاز، در تعریف نخستین از خود و حیات و معاش، دنیا را با القابی چون زمانه ستمکار و عکس کردار رفتار، دار سریع الزوال، دار پرملا، برای سریع زوال، غارستان فانی، دار پرملا، وحشت‌آباد جهان، افسوس از دولت پنج روزه جهان، و اسارت بودن کار دنیا و

حکومت و سیاست<sup>۱۲۴</sup> مورد شماتت قرار می‌دهد و هزار ساله حکومت دنیا را که هر آن، دست به دست می‌شود بسیار بسیار حقیرتر از دارالقرار آخرت و ملاء اعلیٰ دنیای باقی به شمار می‌آورد.<sup>۱۲۵</sup>

بر سازنده اسلامی هویت نزد او در استقلالی قابل توجه از بخش ایرانی و پادشاهانه هویت قرار دارد. همانند سایر مورخان اسلامی، با استعانت از خداوند شروع می‌کند، نوشته‌اش را از لطف و فضل خداوند ناشی می‌داند و توفیق اتمام نگارش را مستقیب از فیض نبی و آل نبی جلوه می‌دهد.<sup>۱۲۶</sup> اندکی قضا و قدری است ولی هرگاه از تقدیر قادر قدیر در باب حدوث یک ماجرا سخن می‌گوید بدون درنگ دلیل واقعی آن را نیز برمی‌شمارد، ولی سبق و تقدم را به تقدیر می‌دهد و سررشته همه کارها را در دستان خداوند می‌پندارد.<sup>۱۲۷</sup> هرچند خود جزء سادات بوده و رتبه سیادت را نوعی شرف‌اندوزی و افتخاریابی می‌دانسته است ولی با علماء و فقها چندان میانه خوبی نداشته و نظم و انتظام امور جامعه را بیشتر خوش می‌داشته است.<sup>۱۲۸</sup> جمیع سعادت‌ها را متوجه سیادت و سیدی می‌داند ولی باز هم از یاد نمی‌برد که تقدیر قادر قدیر در میان است و جنایت و خدمت، مدخلیتی در گذران امور دنیا ندارد<sup>۱۲۹</sup> کما این که عدم فتح قلعه بایبه را از باب تدبیر مخالف تقدیر برمی‌شمارد و کتمان نمی‌کند که کشتار بی‌امان بایبان و بهایبان هرچند با فتوای ارتداد آنها توسط علما عملی می‌شد و پادشاه هم احترام زیادی به مقام فقها می‌گذاشت؛ ولی اباحت قتل، حتی مانع از تقدیر، به هر شکل آن، نمی‌شد.<sup>۱۳۰</sup> شاهنشاه اسلام را حامی دین و دین‌پرور تلقی می‌کند و او را به عنوان کسی معرفی می‌نماید که بی‌احترامی به علماء را نمی‌پسندیده و حتی مالیات بخشی از شهرها را تنها به واسطه تقاضای یک عالم فقیه، معفو می‌فرموده است.<sup>۱۳۱</sup> پادشاه کسی است که به جشن و سرور در پانزدهم شعبان می‌پردازد و دستور می‌دهد در سالروز ولادت علی علیه السلام جشن و سرور برپا و یکصد و ده تیر توپ شلیک شود، زیرا او گریبان گیر محبت علی بود و کسی را که به دروغ ادعای ولایت و امامت می‌کرد، شایسته همه گونه سزا و جزا و سیاست می‌دانست. از تعزیه و سوگواری و زیارت و عتبه بوسی، تعمیر بقاع متبرکه، ارسال پول و طلا برای نجف و کربلا، عتبه بوسی ضامن ثامن و تعمیر مشاهد شریفه قربه الی... هیچ روی گردان نبوده است زیرا به تعبیر وی، این اراضی، فیض بنیان و دلپذیرند و امام رضا سلطان کشور ارتضی است.<sup>۱۳۲</sup>

از واژه شهادت و اجر جهاد و مرحله سعادت سخن به میان می‌آورد. ایران را مؤمنین می‌نامد. از لشکر اسلام و خیم مجاهدین اسلام و مجاهدین فی سبیل... در تائیدی به یاد ماندنی، از جان فشانی‌های جماعت تنگستانی علیه جماعت انگلستانی، سخن گوید، ولی حقیقت‌نگاری را فراموش نمی‌کند و هنگامی که بر لشکر اسلام، شکستی وارد آید آن را از قلم نمی‌اندازد و آن را دست کم به طرزی فاتحانه، به گردن تقدیر فاذر متعال اندازد. هر چند لشکریان اسلام متوکلا علی... به حمله دست می‌یازند.<sup>۱۳۳</sup> ولی نکته آن است همه را خرج پادشاه می‌کند: منت ایزد را پاس می‌دارد که حافظ جان پادشاه است تنها به آن پیل که پادشاهان، تاجداریشان را از خداوند وام گرفته و مروج مذهب پیغمبر حجازی‌اند. مانان، حافظ اتام و ناصر اسلام‌اند و قرآنی امرانه از آیات قرآنی برای حفظ جان شاه از هرگونه ترور و قتل و اذیت، وظیفه مورخ تلقی شده است.<sup>۱۳۴</sup> نشان به آن نشان که دستور پادشاه را برای کتابت وقایع‌نگارانه رویدادهای قاجاری از باب آیه اطیعوا... می‌گیرد<sup>۱۳۵</sup> و پادشاهی‌اش را: از زمانی که منشی عنایت رحمانی منشور اتاجعلناک خلیفه فی الارض به نام مایون این سلطان اشاء، و کاتب رحمت بزدانی آیه و رفعا کائاً علیاً صغرای یرلیخ اهنشاهی او فرموده، الی یومنا هذا، ارکان کاخ دولتش منصوص کانهم بنیان مرصوص است و باحت عرصه سلطنتش به صفت و من دخله کان آمین، مخصوص.<sup>۱۳۶</sup> روایت‌اش را از رویدادهای عصر قاجاری به حقیقت نگاری میدل گردانیده است و از خان حاکم بوشهر یاد می‌کند که بدون اندیشه روز جزا به اخذ دوهزار تومان به صیغه ارتشاه<sup>۱۳۷</sup> می‌پرداخته و مردم را خاک ملذت می‌نشانده است. بر سازنده اسلامی هویت نزد وقایع نگار خورموجی، در دو راه و ناگون کاربرد داشته: از یک سو، تقویت قدرت پادشاهی بوده؛ از دیگر سو، زنهاری به شمار رفته است برای مردم داری و مردم دوستی به عنوان بین مایه نگهداشت و تطویل عمر نظام سیاسی.

#### (۱) افضل التواریخ: دانشمندی یک مستوفی مورخ

میرزا غلامحسین خان افضل الملک پسر مهدی‌خان بن علی‌خان شیرازی زندی در محرم سال ۱۲۷۹ هـ. ق. در تهران به دنیا آمد. در دنیای شعر و شاعری با تخلص «المعی» شعر سروده و مشهور به ادیب کرمانی و افضل الملک کرمانی بوده است. مناصب متعددی داشته است: حکومت رادکان و چناران و پنج طایفه کردهای نزدیک قوچان و سه طایفه رشواتلو،

پهلوانلو و پروانلو، و تحویل‌داری جنس دیوانی خراسان، حکومت خواف و تربت حیدری و پیشکاری مالیات سبزوار و تصفیه مالیات قوچان، ریاست دارالانشاء و دفتر خراسان، پیشکار مالیات قم و ساوه و زرنند، معاون مازندران، منادم رکن الدوله محمدتقی میرزا پسر محمدشاه قاجار، مترجم دارالترجمه، اشتغال به کار ترجمه مطالب سیاسی و پلینکی روزنامه‌های عربی که از اسلامبول و مصر برای شاه می‌آمد، انتصاب به رتبه استیفاء و نگارش تاریخ دولتی حسب الامرملوکانه به سال ۱۳۱۴ هجری قمری. در ماه محرم سال ۱۳۴۸ هـ. ق. پس از نوشتن ده‌ها اثر مانند رکن الاسفار، سحرسامری و سفرنامه ناصری، سفرنامه خراسان و کرمان، کتابچه تفضیل و حالات دارالایمان قم، سفرنامه قم، ظفرنامه عضدی، کرامه الهی، تاریخ صدور قاجاریه، صدورتواریخ، قرن السعاده، ترجمه اعلام الناس بما وقع لئیرامکه من بنی عباس، افضل التفاسیر و دو مجموعه یادداشت‌های تاریخی در تهران درگذشت.

غلامحسین خان افضل الملک کرمانی، کتاب مسما به افضل التواریخ را ویژه روایت تاریخ عصر مظفرالدین شاه نموده و وقایع‌نگاری آن دوره را به عهده گرفته و نیک معلوم است که چندان نیز درصدد تعریف و تمجید از پادشاه و نظام پادشاهی برنیامده است. نگاهی بیرونی، آن را چنین توصیف می‌کند: تاریخی است سستی به قلم مورخی دولتی... نقطه عطفی است در سیر تاریخ‌نگاری سده پیشین، نمونه‌ای است از تطوّر تاریخ‌نگاری سستی در آن سنوات... از واقع‌بینی و واقع‌بینی به دور نیست، از تحلیل و تعلیل حوادث و نتیجه‌گیری‌های تاریخی، نهی نمانده، از لوازم کلام در خرده‌گیری بر نظام نیز باز نمی‌ماند.<sup>۱۳۸</sup> افضل الملک خود ادعا می‌کند که مورخی دولتی است که از بهر آن، اتعامات و خلعت و پول نقد نیز از پادشاه دریافت می‌کرده در حالی که خود را مستغنی از همه چیز و همه کس می‌دانسته است. البته گه‌گاه نیز هشدار می‌دهد که گمان نکنند او مورخی دولتی است، ولی بدون درنگ، با دودلی اعتراف می‌کند که پول و لقب و مواجب، برای نوشتن تاریخ دولتی دریافت می‌کرده، و خود پادشاه هم به او می‌گفته است که تاریخ وقایع پادشاهی را بنویسد. شجره نامه خود را نیز به رخ می‌کشد که بن مهدی‌خان بن علی‌خان بن ابراهیم‌خان اتوز بن کریم‌خان زند وکیل الرعایا بوده است.<sup>۱۳۹</sup> اما بهترین گواه را، خود، ارائه می‌کند که نوع و ویژگی روایت‌گری‌اش را از رویدادهای تاریخی می‌نمایاند: لکن بحمدالله هرگونه نعمت و آسایش دارم و به این جزئیات نقدی و

منسی به هیچ وجه احتیاج نیست ولی همین قدر که از طرف شاهنشاه جزئی مرحمتی می-  
بود نهایت شکرگزاری را دارم که گاه او به از کوه و کم او به از انبوه است.<sup>۱۳۰</sup>

مکتوب او، مشحون از تلگرافهای تعزیت و تسلیت و تبریک، تفریح و تفریح، دستگاه  
اری، القاب، انجاش حوایج رعایا، شرفیابی‌ها، رفت و آمدهای سفرای ایرانی و خارجی و  
تعامات به اصلاح امور مملکت است. زیرا در دوره مظفری، مملکت ایران، از درون و بیرون،  
وضعیتی آرام و توأم با آرامش به سر می‌برد و کمتر از رقابت‌های خون‌آلود در دو سطح  
داخلی و خارجی خبری بود.<sup>۱۳۱</sup> خود وی اعتراف می‌کند که وجود تلگراف و راه آهن سبب  
سریع در خبریابی و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی شده و به همین دلیل نزد خواننده متن  
مکتوب او، نمود یک روایت زنده و پویاست.<sup>۱۳۲</sup> گاهی اوقات، متن را به انواع تملقی‌ها و  
جیزگویی‌ها می‌آراید و از یک شاهزاده چهار ساله که به تازگی لقب گرفته بوده است، و یا از  
یدی مانند محمدعلی میرزا، که بسیاری از نخبگان با خلق و خوی او آشنا بودند، تعریف و  
تمجیدهای متملقانه می‌کند.<sup>۱۳۳</sup> در حالی که خودش، در جای جای متن، هرگاه که اراده کند قید  
بد می‌نماید که من متملق نیستم، بدی نخبگان را نمی‌نویسم، قضاوت پیشاپیش نمی‌کنم، دروغ  
تملق نمی‌گویم، حقیقت‌گویی می‌کنم زیرا با اشخاص الفت و کلفی<sup>۱۳۴</sup> ندارم و بد و خوب  
با هم می‌نویسم تا جایی که گه‌گاه، در حد یکی دو سه مرتبه انتقادهای بسیار ظریف از  
شاه نیز، روانی دارد؛ مقصود این است که مبنای این تاریخ بر صحت اقوال است نه سجع و  
افیه‌لفاظ. کنون بدون تکلف عبارت‌سازی و تعسف سخن پردازی به سر تاریخ‌نگاری رفته از  
وی صدق، هرچه به قلم می‌آید، می‌نگارم.<sup>۱۳۵</sup>

گاهی نیز، خودخواهانه قلم می‌زند و خامه خود را به خطاب و عتاب سخت، می‌آلاید:

«حقیقتاً ما گاهی زیاد کشف مطالب و ایراد دقایق می‌کنیم و حلّ معما می‌نماییم. اگر  
این کتاب چاپ شود از بعضی مردم دیوث صفت شاید به ما صدمتی برسد و اسباب  
چینی کنند که به من گزند می‌آورد... آنان که انصاف ندارند به درجهای مضمحل  
و پریشان وضع و بدکار و خیانت شعار و چرس‌کش و احمق هستند که مجال دم  
زدن در اذیت مورچه ندارند چه رسد به بنده که قدری درست کار هستم... اگر کسی  
از من کدورت حاصل کند و درصدد عیب‌جویی برآید، من، ان شاء الله، پرده راز را

بیشتر باز کرده، بالضراحت سایر معایب بعضی از خانواده‌ها را که اطلاع کامل دارم  
می‌نگارم.<sup>۱۳۶</sup>

بر تاریخ بیهقی مسلط است و آن را با واژگان و اصطلاحاتش به خوبی می‌شناخته، گاهی  
در علم طب و تجویز دارو هم قدم می‌زده و توصیه‌ها می‌کرده، هنگامی که از یک واقعه،  
روایت‌های گوناگون می‌شنیده یا خوش انصافی، نقل نمی‌کرده، حقیقت‌نگاری هم می‌نموده و  
در این زمینه، قلم را به طعن و زهرخند<sup>۱۳۷</sup> می‌آراسته؛ از باب نمونه، این مورد خواندنی است:  
در سر این خوان [سفره اطعمه و اشربه سلطانی که پادشاه می‌نذاخته است] به درجه‌یی از  
احفاد و اولاد و نواده و تنایح شاهان گذشته قاجاریه، شاهزادگان و امیرزادگان پیر و جوان  
هستند که اعلی حضرت قدس شاهانه ابدای ایشان را نمی‌شناسند و وزراء هم اغلب ایشان را  
نمی‌شناسند... [چون دستخط پادشاه مبنی بر صدارت عظمای امین الدوله صادر شد] اهل  
مجلس، بالطوع و بعضی بالکراهه، بیخ لک یا علی گفتند.<sup>۱۳۸</sup>

رجال را خوب می‌شناسد و بعضاً پیش‌گویی‌های درستی هم درباره آنها می‌کند کما  
اینکه از شخصی به نام محمدخان مصدق السلطنه تعریف و تمجید به عمل می‌آورد و با  
نوشتن این جمله‌ها: چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه‌گری کند، باید از آیات  
بزرگی گردد.<sup>۱۳۹</sup> فهم رجال‌شناسانه خود را نشان می‌دهد.

نخستین جرقه‌های هویت‌نمایانه نزد او، اشاره‌ای به آیه ۲۶ سوره شریفه آل عمران است  
که هرگونه دادن‌ها و گرفتن‌ها و افتخارها و بدنامی‌ها را در بد قدرت مالک الملک می‌داند که  
تقدیرات ربانی و مشیت‌های سبحانی، سبب ساز دگرگونی در آیین و آرایش بلاد می‌گردد.  
تسبیح و تقدیس را فقط سزای کردگار می‌داند، صلوات زاکیات بر محمد مصطفی (ص)  
می‌فرستد و تسلیمات رانقه و تحیات شائقه بر یازده جانشین و آل [علی] یاد که در بحر ولایت  
ارزنده گوهر و در آسمان هدایت کواکب احد عشر باشند.<sup>۱۴۰</sup> بخش اسلامی بر سازنده هویت،  
نزد افضل‌الملک، از آن دست روایت‌هایی است که نه افسانه است و نه افسون؛ بلکه رها از  
تعریف و تمجیدهای متملقانه مذهبی است و هیچ هم تلاش نمی‌کند که سلسله قاجاری را  
ذوب در دین و مستحیل در آل نبی و مستعین از مشاهد شریفه و ارواح مبارکه امامان معصوم،  
نمایان سازد. آغاز هر دفتر را به نام خداوند و نبی و وصی و آل نبی مزین می‌کند، حامی  
سلطنت را واهب متعال می‌داند و توبت سلطنت را برحسب مشیت الهی، محول به مظفر

می‌داند، از اعلیٰ حضرت شهید و از نکشتن میرزا رضای کرمانی قاتل ناصر الدین در ماه محرم به احترام محرم سخن می‌گوید، از عتبات عالیات به عنوان مکان و مشهدی که می‌توان در آن به تهذیب اخلاق پرداخت و از سیاست و حکومت زهائی یافت حرف به میان می‌آورد، امام‌زاده‌های حقیقی را واجب‌التعظیم و واجب‌التکریم می‌داند، بایه را به این صفت که مذهب نبوت و باطنه است متصف می‌کند، دعاوی میان اشاعره و معتزله را به مشتی ترهات و افسانه‌های گول زنده تعبیر می‌کند که حقیقت حکمت را از میان برده است، تجلیل از عربستان و حجاز را هم به واسطه نبی و یاران نبی<sup>۱۱</sup> به خدا اعلا می‌رساند: بازگو از نجد و یاران نجد / تا در و دیوار را آری به وجد<sup>۱۲</sup> از مجالس تعزیت و روضه و عزاداری خود پادشاه که منجر به استفاضه مظفرالدین می‌شود سخن می‌گوید<sup>۱۳</sup> ولی نسبت آن به مجالس جشن مذهبی بسیار کم شمار است زیرا به نوع و ویژگی سلطنت مظفرالدین شاه می‌توانیم استناد و استدلال کنیم که پادشاه با ذل و عطیه بخش، بیشتر اهل سرور است تا غم. عید فطر جشن سلام می‌گیرد، عید قائم آل محمد، عید ولادت خامس آل عبا، شب میلاد حضرت علی و شب عید میلاد نبی، جشن گرفته و انعقاد سلام و بارعام داده می‌شود؛ شب عید غدیر و عید اضحی، جشن‌های مفصل و شادمانی‌های دولتی منعقد می‌گردد، دستور می‌دهد بکصد و ده تیرتوب به اسم مبارک علی<sup>۱۴</sup> شلیک گردد، عید غدیر را آن قدر محترم می‌شمارد که خود پادشاه دستور می‌دهد همه از عزاداری بیرون بیایند.<sup>۱۵</sup>

افضل الملک خود نیز به برخی اسامی که می‌رسد، بعضی تقبیل‌های عالی به کار می‌برد: شب عید ولادت حضرت سید الاولیاء، سند الاصفیاء، خلیفه... الاعظم، امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی‌طالب صلوات... و سلامه علیه است.<sup>۱۶</sup> از ملت ایران تعریف و تمجید می‌کند که به حکم شرع، مأمور به جهاند و تسلیم فرنگ نمی‌شوند، مقامات فقهی و عالمانه مجتهدین را بازگو می‌کند، قدرت و نفوذ علماء را در ایران می‌نمایاند و برخی از آنان را اعجوبه‌های جهان می‌نامد، علماء را حامیان مردم تلقی می‌کند، از مقامات فیلسوفانه و عارفانه برخی از اجلّه علما به لسان تمام، تمجید می‌نماید، مجتهدالزمان، هر که باشد، نزد او محبوب است، روحانیان را دولت‌پرور و اسلام‌دوست و ملت‌خواه می‌نامد، مقامات حاجی ملاعلی کنی را چنان می‌ستاید که انگاز او سر به اوج سماوات دارد و همو بوده که با مقامات عالی اجتهادی خود مانع دادن برخی از امتیازات به دول خارجه شده، زمینهای که افضل الملک به شدت در

مقام انتقاد برمی‌آمده است، میرزای شیرازی را به ظرافت و البته با دقت قرآنی و مذهبی، رئیس ملت ایرانیان می‌نامد؛ اما کارش به وارونه جلوه دادن کامل حقیقت و تملق و سرسپاری نمی‌کشد و از سید ابوطالب صدرالذکرین خراسانی با عنوان مردم زودنگ و دنیادار یاد می‌کند که مصداق ما من عامراً و قدخص در علم اصول فقه بوده است.<sup>۱۷</sup>

اما با توجه به مطالعات همه‌جانبه‌اش، در امر دین، به جست و جوگری دست می‌زند و درست‌پذیر نیست و جلوه‌هایی از تعرض و تعویض‌هایش را به نمایش می‌گذارد: بسی از احادیث جعل است.<sup>۱۸</sup> در انساب امام‌زاده‌های تهران، به قول خودش، زحمتی کشیده و بصیرتی یافته است و حاضر به پذیرش بی‌دلیل هم نیست؛ اما امام‌زاده معصوم را بنده و سایر مورخین که بجز الانساب خوانده است نمی‌شناسد که کیست، بلکه درباره احترام آن مکان بعضی سخنان شنیده‌ام که شرح آن را نمی‌نویسم تا عوام از من دنبال نگیرند. اگرچه به دنبال گرفتن خواص هم اعتنا ندارم و از عهده ایشان برمی‌آیم. لکن نباید عوام را چنان اذیت کرد. من که در امام‌زاده معصوم می‌روم و فقط فاتحه برای او می‌خوانم که شاید کسی باشد و الا از روی تحقیق نمی‌دانم کیست. شاید مثل سایر مقبره‌ها معجول باشد. همچنین سایر امام‌زاده‌ها که در تهران و چندفرسخی تهران هستند ابدأ نسب ایشان معلوم نیست و من احتیاطاً برای ایشان فاتحه‌ای می‌خوانم که شاید از اولاد امام باشند. ولی یقین ندارم که این‌ها واقعاً بزرگوار باشند.<sup>۱۹</sup> در عین آنکه امام‌زاده‌های کافی و محل اعتماد و واجب‌الاحترام و التعظیم را نیز برمی‌شمارد که محل رجوع همگانی‌اند. کوتاه آنکه افضل الملک، دین و مفاهیم دینی و آموزه‌ها و مراسم مذهبی را پشتوانه‌ای برای توجیه سلطنت قرار نمی‌دهد و آن را به حالت ابزاری برای موجه جلوه دادن در نمی‌آورد. مناسک و حقایق دینی را برسرچای خود می‌نشاند و تکریم می‌کند ولی از یاد نمی‌برد که مکتوب او، گزارش تاریخ است نه وام‌گیری از مذهب و دین برای سرسپاری متعلقانه به سلطنت. آسمان دین را، برای قلم و ذهن و قلب خود ویژه گردانیده، و زمین دین را، مختص روایت تاریخی‌اش از رویدادها کرده است.

## نتیجه‌گیری:

واقعیت‌های تاریخی هرگز به صورت دست نخورده به ما نمی‌رسد، زیرا به صورت بکر و دست نخورده، نه وجود داشته است و نه می‌تواند وجود داشته باشد. واقعیت‌ها همواره از مغز وقایع‌نگار عبور می‌کند و هموست که ترتیب و تویب روایت تاریخی را به اختیار و انتخاب خود، به سمع و نظر ما می‌رساند. در نتیجه هر وقت متنی را در دست می‌گیریم که رخدادهای تاریخی را، به معنای آنچه که در گذشته روی داده است، روایت می‌کند توجه خواننده در آغاز می‌بایست معطوف به مورخی باشد که آن را نوشته و نه واقعیت‌هایی که در آن مکتوب شده است. از یاد نبریم که حتی تاریخ نویسان و تاریخ نگاران هم، ابتدا به ساکن و از همان نقطه شروع که قلم را بر صفحه سفید می‌دانند، باورمندی ویژه خود را دارند که سبب می‌شود روایت خاص تاریخی خود را به آن باورها، مسیوق و مصوغ کنند. اگر رویدادهای تاریخی توسط مؤلف به طرز ویژه گزینش شوند و با نگاهی ویژه به آنها نگریسته و برای بیان آنها، تعبیر ویژه و دلیل خاصی آورده شود، در حقیقت می‌توان گفت که یک نگرش تاریخی مبتنی بر رهیافتی ویژه شکل گرفته است. مکتوبات تاریخی روزگار قاجاران در میان دو عرصه تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری، حرکتی آونگوار دارد؛ ولی به کارگیری یک مفهوم خاص به نام هویت، که آن را بر ساخته‌ای از برسازنده‌های ذهنی مؤلف پنداشته‌ایم، به ما کمک خواهد کرد که متون تاریخی را در ترازو و چارچوب‌های فرار دهیم که مبتنی بر نگره‌ای ویژه است. اکنون شاید بتوان گفت اندک گامی به سوی تاریخ‌نگاری روزگار قاجار برداشته شده است. در این متون، اسلام (کم‌پشتوانه، عامیانه، زمینه‌ساز، توجیه‌گرا نه برای تداوم سلطنت و نیز فراهم آوردن حقیانیت آغازین) ظاهر شده است. از لزوم حفظ کبان جامعه اسلامی در برابر گفتار، برابر انگاشتن کبان تاج و تخت با کبان اسلام، حضور تأییدگرایانه روحانیون و علما و فقها، بی‌نیازی ناشی از صلح با مجاوران و فقدان تعریف‌های آفریننده تمایز، یاد شده و از ضرورت سازگاری زندگی فردی و جمعی با شرع، پادشاه به منزله نگاهبان، حامی شرع انور و از جایگاه مجتهدان و عالمان مذهبی در زندگی جمعی به مثابه مؤید پادشاه، حامی سلطنت، کم‌پیوند با مردم و پیوندهای تحکیمی پادشاه و تأیید پادشاه بهره گرفته شده است. از مجموعه واژگانی که در پاره اسلامی بر سازنده هویت نام برده شد، همه واژه‌ها جابه‌جا مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و از اتفاق، با تکرار و بسامد بسیار قابل توجه

هم مورد استفاده واقع می‌شوند، زیرا پادشاهان قاجاری به دلیل ویژگی خاص و قابل ملاحظه شیوه روی کار آمدن سر سلسله دودمان سلطنتشان، در حقیقت متوجه یک نقطه ضعف اساسی در توجیه پیدایی نخستین خود شده بودند. از این رو هم به تاج و تخت کیانی و الفسر پشدادی و فریدون و جم، استنادهای مکرر می‌کردند و هم با اتصال موزیانه و شگفت‌آور خود به طایفه مغول، قدرت جنگاوری و جهانگیری و کشورستانی خود را قابل نمایش می‌ساختند؛ و هم به شدت، گرایش به بهره‌گیری از معیارها و مفاهیم اسلامی، و به ویژه شیعی، داشتند. واژگان خدا و اسلام و جهاد و شریعت و پیغمبر و مذهب و امام، پرسامدترین کلمه‌ها در راه توجیه و تقویت پایه‌های سلطنت محسوب می‌شدند، در عین حالی که از اخوت و ادعیه و روحانیت و فقها و علما و مراجع تقلید و توکل و شهادت و ایثار و نماز و روزه و عزاداری و زیارت مشاهد متبرکه، بیشترین بهره‌گیری را برای تجمیع و انباشت قدرت انجام می‌دادند. بنابراین، در مجموع پاره اسلامی بر سازنده هویت، ویژگی‌ای این چنین را از خود بروز می‌داد: خادم برای محوریت سلطنت یا ویژگی منفعلانه و بازپرورانه.

بازنویسید. ۱۳۸۵: ۹۴۰.

میلادی، ۱۳۷۸: ۸.

شعبان، ۱۳۶۰: ۱۸۷.

کسروی، ۱۳۷۷: ۱۳۷ و ۱۳۸.

در این مقاله به نکته‌هایی مهم درباره دلیل کتابت، زندگانی و مرگ، و اهمیت کتاب تاریخ ذوالقرنین

بابت کافی رفته است؛ (زرگری نژاد، ۱۳۷۷: ۵۱۳) یک معرفی مختصر و مفید نیز از نسخه چاپ

شده دیگر این کتاب وجود دارد. رجوع کنید به: (حسینی شیرازی، ۱۳۷۸) سوسن اصیلی در این مقاله

کتاب فوق را معرفی کرده است؛ رجوع کنید به: (اصیلی، ۱۳۷۹: ۲۲ و ۲۳) از این کتاب، تصحیح

بگری نیز صورت گرفته که به صورت مختصر و مفید برای جوانان چاپ شده است؛ رجوع کنید به: (

شارفر، ۱۳۸۱).

در معرفی تاریخ التواریخ، حسین احمدی چنین نوشته است: می‌خواسته است از حصار تنگ تاریخ

خود را برهاند و بر عنصر تحلیل تکیه کند. اما چون به سفارش قدرت حاکم نوشته شده غیر

مصب و غرض بر آن نشته، امواج مصلحت‌طلبی و تملق‌گویی و حس شاه دوستی کشتی اندیشه

را از رسیدن به مقصود بازداشته است؛ برای آگاهی از این نظریه انتقادی رجوع کنید به: (احمدی،

۱۳۷: ۲۸).

برای آگاهی از یک معرفی مختصر و مفید از حقایق الاحبار رجوع کنید به: (طالعی، ۱۳۷۸).

در مقاله (جلالی، ۱۳۷۹) و (خوشنژاد، ۱۳۸۲) به شرح احوال و آثار افضل الملک اختصاص یافته اند.

ساروی، ۱۳۷۱: ۲۲ و ۲۳.

همان، ۳۴.

همان، ۶۰.

همان، ۲۰۳ و ۲۰۴.

همان، ۷۰.

همان، ۱۷۷.

همان، ۱۷ و ۱۸.

همان، ۲۳۵.

همان، ۴۲.

همان، ۵۷.

۱۹ همان، ۲۰۱.

۲۰ مقنون ذیلی، ۱۳۸۳: ۲۹.

۲۱ همان، ۱۶۱.

۲۲ همان، ۳۹۳.

۲۳ همان، ۱۳۳.

۲۴ همان، ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۱۹۰.

۲۵ همان، ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۲۲.

۲۶ همان، ۲۲۴.

۲۷ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۷.

۲۸ همان، ۸.

۲۹ همان، ۱۹.

۳۰ همان، ۱۴۶.

۳۱ همان، ۳۲۹.

۳۲ همان، ۲۰۲.

۳۳ همان، ۹۱۹.

۳۴ همان، ۱۵۳.

۳۵ همان، ۵.

۳۶ همان، ۱۰۰.

۳۷ همان، ۲۴۳.

۳۸ همان، ۱۱۰.

۳۹ همان، ۲۹۵.

۴۰ همان، ۳۴۸.

۴۱ همان، ۳۵۰.

۴۲ همان، ۴۹۶.

۴۳ همان، ۵۳۰.

۴۴ همان، ۶۱۶.

۴۵ همان، ۶۵۴.

۴۶ همان، ۷۰۲.

- ۱۷ همان، ۷۱۷.
- ۱۸ همان، ۶۴۵.
- ۱۹ همان، ۶۵۹.
- ۲۰ همان، ۴۰۶ و ۴۰۵.
- ۲۱ اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۲ و ۳.
- ۲۲ همان، ۶۵۳ تا ۶۵۱ و ۲۸۰.
- ۲۳ همان، ۴۴۵ و ۴۲۸.
- ۲۴ همان، ۳۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۷۹ و ۴۰ و ۴ و ۳۶ و ۳۹ و ۴۰ و ۵.
- ۲۵ همان، ۵۰۶.
- ۲۶ همان، ۴۹، ۵۰ و ۷۰ و ۷۱ و ۲۷.
- ۲۷ همان، ۹۸ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۱ و ۱۵۲.
- ۲۸ همان، ۲۵۴.
- ۲۹ همان، ۴۱۶ و ۴۱۷.
- ۳۰ همان، ۴۹۱ و ۵۱۵ و ۳۶ و ۱۸۷.
- ۳۱ سپهر، ۱۳۷۷: ۲.
- ۳۲ همان، ۳.
- ۳۳ همان، ۶.
- ۳۴ همان، ۶۴.
- ۳۵ همان، ۹۶۵.
- ۳۶ همان، ۱۰۰۵.
- ۳۷ همان، ۱۱۵۲.
- ۳۸ همان، ۱۱۵۳.
- ۳۹ همان، ۹۶۵.
- ۴۰ همان، ۹۶۹.
- ۴۱ همان، ۱۱۵۶.
- ۴۲ همان.
- ۴۳ همان، ۱۵۰۹.
- ۴۴ همان، ۱۱۴۶.

- ۴۵ همان، ۱.
- ۴۶ همان.
- ۴۷ همان، ۱۱۶.
- ۴۸ همان، ۱۱۹.
- ۴۹ همان، ۱۲۸.
- ۵۰ همان، ۱۸۱.
- ۵۱ همان، ۲۶۵.
- ۵۲ همان، ۳۶۴.
- ۵۳ همان، ۳۷۱.
- ۵۴ همان، ۱۱۸۳.
- ۵۵ همان، ۱۳۴۲.
- ۵۶ همان، ۱۳۴۵.
- ۵۷ همان، ۱۴۰۸.
- ۵۸ عقابت، ۱۳۷۳: ۲۰.
- ۵۹ همان.
- ۶۰ همان، ۱۸.
- ۶۱ همان، ۱۷.
- ۶۲ همان، ۳۲۳.
- ۶۳ همان، ۳۰۹.
- ۶۴ همان، ۳۱۴.
- ۶۵ همان، ۳۲۲.
- ۶۶ همان، ۳۲۴.
- ۶۷ همان، ۳۳۱.
- ۶۸ همان، ۳۳۹.
- ۶۹ همان، ۳۷۹.
- ۷۰ همان، ۳۸۴.
- ۷۱ همان، ۴۴۳.
- ۷۲ همان، ۳۴۶.

- ۱۳۳ همان، ۳۹۷.
- ۱۳۴ همان، ۳۹۸.
- ۱۳۵ همان، ۴۱۱.
- ۱۳۶ حسینی خورموجی، ۱۳۶۳: ۲.
- ۱۳۷ همان، ۲۸ و ۲۵ و ۱۰۵ و ۱۰۶.
- ۱۳۸ همان، ۲۷۲ و ۱۵۹ و ۱۲۸.
- ۱۳۹ همان، ۱۴۰ و ۱۴۱.
- ۱۴۰ همان، ۲۹۲.
- ۱۴۱ همان، ۲۶۸.
- ۱۴۲ همان، ۲۶۷.
- ۱۴۳ همان، ۱۵۹.
- ۱۴۴ همان، ۳۰۲ و ۲۳۲ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۱۸۶ و ۱۶۰ و ۱۴۲ و ۱۲۵ و ۴۲.
- ۱۴۵ همان، ۲۴۰ و ۱۶۰.
- ۱۴۶ همان، ۲۶۷ و ۲۷۶ و ۱.
- ۱۴۷ همان، ۲۷ و ۲.
- ۱۴۸ همان، ۱۶۱ و ۱۷۱.
- ۱۴۹ همان، ۲۴۳ و ۳۱۶.
- ۱۵۰ همان، ۱۶۰ و ۷۵ و ۹۳.
- ۱۵۱ همان، ۷۹ و ۹۰.
- ۱۵۲ همان، ۱۶ و ۱۱ و ۹۰ و ۹۱ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۱۶ و ۲۲۵ و ۲۵۲ و ۱۹۰ و ۱۴۶ و ۳۱ و ۲۳۵ و ۳۷ و ۵۹ و ۲۲.
- ۱۵۳ همان، ۲۹۹ و ۲۶۲ و ۲۰۶ و ۱۸ و ۱۳ و ۲۰۰ و ۲۵۹ و ۲۰۱ و ۲۰ و ۶.
- ۱۵۴ همان، ۱۱۳ و ۱۵۵ و ۲۲ و ۱.
- ۱۵۵ همان، ۲.
- ۱۵۶ همان، ۲۶۹.
- ۱۵۷ همان، ۲۳۲.
- ۱۵۸ افضل الملک، ۱۳۶۱: شایسته.
- ۱۵۹ همان، ۱۳۳ و ۱۲۵ و ۲۶ و ۴۱ و ۲۰۲ و ۳۶۰ و ۲۶۹.
- ۱۶۰ همان، ۲۲۹.

- ۱۶۱ همان، ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۱۸۱.
- ۱۶۲ همان، ۱۶۶.
- ۱۶۳ همان، ۹۱ و ۸۷.
- ۱۶۴ همان، ۱۶ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۰ و ۴۰ و ۶۵ و ۱۳۸.
- ۱۶۵ همان، ۲۳۰.
- ۱۶۶ همان، ۲۹۸.
- ۱۶۷ همان، ۲۹۷ و ۲۶۳ و ۳۰۷.
- ۱۶۸ همان، ۱۵۰ و ۱۵۳.
- ۱۶۹ همان، ۸۳.
- ۱۷۰ همان، ۳ و ۱.
- ۱۷۱ همان، ۲۷۶ و ۱۴۸ و ۱۴۶ و ۳۳ و ۳ و ۳۳ و ۲۲۹ و ۱۵ و ۲۷۵ و ۲۷۶.
- ۱۷۲ همان، ۱۲۵.
- ۱۷۳ همان، ۲۸ و ۳۰ و ۱۳۴.
- ۱۷۴ همان، ۷ و ۱۶ و ۵ و ۷ و ۱ و ۳۶ و ۵۸ و ۷۳ و ۹۴ و ۱۳۷ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۷۲.
- ۱۷۵ همان، ۱۵۲.
- ۱۷۶ همان، ۱۸ و ۱۹ و ۳۷ و ۷۰ و ۷۰ و ۱۰۳ و ۶۹ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۵۹ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۶۴ و ۲۰۷.
- ۱۷۷ همان، ۳۳۸.
- ۱۷۸ همان، ۴۳۷.



احمدی، حسین (۱۳۷۹) "نقد و نظری درباب کتاب ناسخ التواریخ قاجاریه". کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۴، شماره ۳، شماره پیاپی ۳۹، ۳۰ دی ۱۳۷۹، صص ۲۷/۲۸.

اشپولر، برتولد [و دیگران] (۱۳۶۰) تاریخنگاری در ایران: مجموعه مقالات، ترجمه یعقوب آژند، ن. گستره.

اصیغی، سوسن (۱۳۷۹) "فتحعلی شاه به روایت خاوری". کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۴، شماره ۳، شماره پیاپی ۳۹، ۳۰ دی ۱۳۷۹، صص ۲۲ / ۲۳.

اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا (۱۳۷۰) اکسیرالتواریخ: تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ ه.ق. به نام جمشید کیانفر، تهران: ویسن.

افشار فر، ناصر (۱۳۷۹) "میرزا غلامحسین خان افضل الملک و سفرنامه اصفهان". کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۳، شماره ۱۲، شماره پیاپی ۳۶، صص ۲۸ / ۳۰.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) سرگذشت فتحعلی شاه، تهران: اهل قلم.

افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱) افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس بوتدیان، تهران: نشر تاریخ ایران.

بارتلفلد، هربرت (۱۳۸۵) "تاریخ نگاری"، ترجمه سهیلا کریم بیگی داریان، در کتاب: واپس، پ (ویراستار) فرهنگ تاریخ اندیشه ها، تهران: سعادت، جلد دوم، صص ۹۷۴ / ۹۲۹.

جلالی، نادره (۱۳۷۹) "شرحی از احوالات ناگفته غلامحسین خان افضل الملک"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۳، شماره ۹، شماره پیاپی ۳۳، ۳۱ تیر ۱۳۷۹، صص ۳۷۳۸.

حسینی خورموچی، سیدمحمدجعفرخان (۱۳۳۳) حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین یوچم، تهران: نشر تی، چاپ دوم.

حسینی شیرازی، فضل ا. (۱۳۷۸) تذکره خاوری، تصحیح میر هاشم محدث، زنجان: رنگان.

خاوری شیرازی، فضل الدین عبدالنبی (۱۳۸۰) تاریخ ذوالقرنین، جلد اول: نامه خاقان، تصحیح و بیق ناصر افشار فر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۰) تاریخ ذوالقرنین، جلد دوم: رساله صاحبقران، تصحیح و تحقیق ناصر افشار فر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

خوشزاد، اکبر (۱۳۸۲) "بررسی آثار میرزا غلامحسین خان افضل الملک"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۶، شماره ۱۲، شماره پیاپی ۷۲، مهر ۱۳۸۲، صص ۳۰/۳۴.

زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۷) "تاریخ ذوالقرنین منقح مهم درباره صدر تاریخ قاجاریه و میرزا فضل ا. خاوری شیرازی"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۳، ۳۰ آبان ۱۳۷۷، صص ۳/۵.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۰) "خاوری شیرازی و تثبیت تاریخ نویسی استرآبادی"، تاریخ، سال ۲، شماره ۱، صص ۲۳۶ / ۲۰۱.

سازوی، محمد فتح ا. بن محمد تقی (۱۳۷۱) تاریخ محمدی: احسن التواریخ، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیر کبیر.

سینهر لسان الملک، محمد تقی (۱۳۷۷) ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، جلد اول: از آغاز تا پایان سلطنت فتحعلی شاه، جلد دوم: سلطنت محمد شاه، جلد سوم: سلطنت ناصر الدین شاه، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

طالبی، تهاسب (۱۳۷۸) "حقایق الاخبار ناصری اثر محمد جعفر خورموچی"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۳، شماره ۱، شماره پیاپی ۲۵، ۳ آبان ۱۳۷۸، صص ۱۷ / ۱۴.

کسروی، احمد (۱۳۷۷) در پیرامون تاریخ، تهران: فردوس.

مفتون دتلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۸۳) مآثرسلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران: روزنامه ایران.

ملک زاده، الهام (۱۳۷۹) "نقدی بر چاپ جدید کتاب تاریخ عضدی"، کتاب ماه و تاریخ و جغرافیا، سال ۴، شماره ۳، شماره پیاپی ۳۹، ۳۰ دی ۱۳۷۹، صص ۳۲/۳۰.

میلاسی، عباس (۱۳۷۸) تجدد و تجدد ستیزی در ایران، تهران: آتیه.

هدایت، رضاقلی خان (۱۳۷۳) فهرس التواریخ، به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.